



بشواز نی

انجمن فرهنگی نی

شماره پیم ۹۳

No: 4 / Huhtikuu 2011

ناشر افکار روشنفکران، نویسندگان و فرهنگیان افغانستان

شماره چهارم سال ۹ - ثور ۱۳۹۰

به مناسبت روز جهانی صحت

مجادله علیه مقاومت دوائی

دکتر هاشم فقیری



اپریل همه ساله به عنوان روز جهانی صحت از طرف سازمان صحتی جهان تجلیل می گردد. در سال جاری این روز زیر شعار (مجادله علیه مقاومت دوائی) برگزار شد. طی آن سازمان صحتی جهان از حکومت ها و شرکایشان خواست تا اقدامات پیشگیرانه ی فوری به منظور حفظ مؤثریت دوائی اتخاذ نمایند.

بدین مناسبت سازمان صحتی جهان هوشدار داد که مقاومت دوائی روزافزون و شدید است و بسیاری از امراض انتانی (میکروبی) به آسانی تداوی نشده و ایجاد تداوی قیمت و طولانی را می کنند. از همه حکومت ها کارمندان صحتی، صنعت کاران و جامعه مدنی خواسته شده است تا در این زمینه اقدامات جدی ای را روی دست بگیرند تا در آینده از خطر جدیدی که بشریت را تهدید می کند جلوگیری شود.

قبل از کشف انتی بیوتیک ها امراضی از قبیل جزام، توبرکلوز، سوزاک و سفلیس سبب مرگ بسیاری از انسان ها شده و خطری جدی در برابر صحت انسان محسوب میشد. در تداوی مرض سفلیس و سوزاک بسیار از مریضان به اثر استعمال سیماب که فکر می کردند تداوی مؤثری برای آن است مسموم شدند. (یکی از مریضان سفلیس برای جلوگیری از رسوائی خود اقدام به خودکشی کرد و مقداری سیماب نوشید که برعکس سبب بهبود صحت وی گردید. از آن به بعد مدت ها مریضان سفلیس جهت مداوا به سیماب روی می آوردند). با کشف انتی بیوتیک ها به خصوص پنیسلین انقلابی در تداوی این امراض بوجود آمد و بسیاری از این امراض با دوز های بسیار اندک قابل تداوی بودند.

سازمان صحتی جهان هوشدار داده است که خطر آن میرود که جهان به همان عصر قبل از انتی بیوتیک ها برگردد و انکشاف و دستاورد های بشری در معرض نابودی قرار گیرد.

روزانه را کاهش می دهند. بطور مثال در مورد تابلیت های اکسی تتراسکلین (oxytetracycline) که دوز تاوای شامل ۱۰۰ ملی گرام در هر دوازده ساعت (روز دو تابلیت) است، ۱۵۰ میلی گرام تولید می کنند و دفعات آنرا روز یک تابلیت توصیه میدارند که این کار قیمت دوا هم را بالا برده - و طبیعی است که به سود سرمایه است - در مقابل مریض برای دوازه ساعت دیگر دوا ی کافی نمی داشته باشد. گذشته از آن تجویز بسیاری از دکتران منحصر است به تبلیغات شرکت های دواسازی که با «شن و فرط» فراوان تبلیغاتی دکتران را و می دارند تا از ادویه شان استفاده شود. این هم از جمله عواملی است که مقاومت دوائی ایجاد میکند.

در موارد زیادی بر خورده ام - و شاید خواننده عزیز نیز بر خورده باشد - اینکه، دوائی را که باید روز ۴ بار توصیه شود روز دو بار توصیه می کنند. اینجانب از متخصص اطفال در شفاخانه مرکز شهر تامپره (TAYS) پرسیدم که در تداوی امپی سیلین روزانه ۴ بار و اموکسیلین ۳ بار ذکر شده است. به چه دلیل شما آنرا ۲ بار در روز توصیه می کنید؟ گفت برای اینکه استعمال آن برای مریض آسان است؟! برای من بسیار تعجب آور بود، زیرا این پاسخ علمی نیست.

هر ادویه ای برای مؤثریت دوائی از خود سطح معین غلظت در خون و زمان معین بودن یا زیستن، دارد، که به نام (Half-life) یاد میشود و برای هر ادویه بر اساس خصوصیت کیمیای آن فرق می کند. بر همین اساس است که مقدار و دفعات روزانه ی تداوی معین میگردد. بناءً کم کردن دفعات استعمال دوا نیز از مؤثریت کاری دوا می کاهد و مقاومت دوائی ایجاد میکند. (روی ۹)

سازمان صحتی جهان برای جلوگیری از این خطر اقدامات پیشگیرانه ای را پیشکش نموده است و امیدوار دارد با اقدام به آن از پیشرفت این خطر جلوگیری شود. یکی از این پیشنهادات شش گانه « تشویق و تنظیم استفاده معقول از ادویه » است. در این مختصر، منظور این قلم فقط تبصره در این مورد است؛ پرداختن به موارد دیگر دقت و فرصت زیاد طلب می کند.

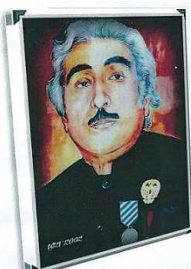
شاید همگان و یا لاقط بسیاری از مردم به این عقیده باشند که این مورد، در کشور های پیشرفته (اروپا و امریکا) صدق نمی کند و مربوط است به کشور های عقب مانده و در حال انکشاف. ولی به عقیده این قلم اصل مشکل در این کشور هاست و مایه ایجاد خطر هم در همین کشور ها نهفته است؛ بصورت بسیار ظریف و غیر مرئی. در بخشی از این هوشدار استفاده نادرست از ادویه (استفاده مقادیر کم و یا اضافه از ضرورت) تعریف شده است. این قلم از چشم دید های خود برای تان توصیف می کند که استفاده مقادیر کم دوا های انتی بیوتیک در کشور های «پیشرفته» سبب ایجاد این خطر شده است. بسیاری از دکتران در این کشور ها به این عقیده اند که باید انتی بیوتیک کمتر توصیه شود تا خطراتی که این دوا ها بالای انسان وارد می کند کاهش یابد. البته هر ادویه ای عوارض جانبی خود را دارد که در زمان استفاده از آن برای دکتر معالج هوشدار از آن حتمی است. ترس دکتران از این عوارض جانبی جرئت برای تداوی را از آنها سلب می کند و با دست بسته و لرزان یک مقدار کم دوا روی نسخه مریض می نویسند تا اگر سبب شود خطری از اعراض جانبی عاید حال مریض گردد، آن قدر بزرگ نباشد که سبب کشانیدن دکتر به محکمه گردد. این یکی از آن عوامل است.

دو دیگر اینکه، شرکت های تولید ادویه اقدام به تولید ادویه ای میکنند که مقدار (دوز) دوا را فی واحد (تابلیت یا کیسول) نسبتاً بالا برده و در مقابل در توصیه هایی که در مورد استعمال آن مینگارند دفعات استعمال

آگاهی فرهنگی

در در روی ۱۹ بخوانید

یادی از استاد رحیم بخش





نوشته‌ی استاد خلیل الله خلیلی

نی نامه

معنای لغوی سماع

امام قرطبی در کشف الغنا گوید سماع در لغت عرب صیغه مصدر است چنانکه عرب میگوید علم را از فلان کس بسمع یا سماع گرفتم یعنی بمشافهه و مکالمه آموختم و گاهی نیز به فهمیدن مسموع اطلاق یابد.

نزد صوفی سماع آنست که حالتی در قلب ایجاد می کند که وجد نامیده می شود و این وجد موجب حرکات بدنی می گردد.^(۱)

عرفایی متقدم در باب سماع کتب و رسایل مستقل تالیف کرده اند از آن جمله کتاب عبدالرحمن سلمی صاحب طبقات است و کتابی که یکی از علمای حدیث در مرو تالیف کرده بود و هجویری در کشف المحجوب از آن ذکر نموده.

عرفایی که بسماع پرداخته اند معتقد اند که لذایذ روحانی از سماع حاصل میگردد و سرچشمه آن با آغاز آفرینش مربوط است و روان های ما لذت این سماع را از روز ازل هنگام میثاق که خداوند^(ع) با ارواح در مخاطبه فرمود: (الست بریکم) دریافته اند و هنوز گوش جان بیاد لذت آن سماع آسمانی بوجد می آید.

از جنید پرسیدند که چرا مردان آرمیده و موقر به شنیدن نغمه دلکش باضطراب می افتند گفت: چون حق عز و جل در روز ازل با ذرات زریات بنی آدم (الست بریکم) گفت، حالات آن خطاب در مسامع جان ایشان باقی مانده هرگاه آواز خوش می شنوند لذت آن خطاب بیادشان آید و از ذوق آن در حرکت آیند.^(۲)

سید احمد رفاعی در رساله خود می آرد:^(۳)

در آثار آمده است که خدای متعال در آفریدگان زمین و آسمان آوازی دلکش تر از آهنگ اسرافیل نیافریده. هنگامی که اسرافیل در آسمان بنوا می آید فرشتگان هرچه را گذاشته به وی گوش می نهد. هم چنین وی می نگارد: چون آدم بزمین فرود آمد هفتصد سال گریست خداوند از وی پرسید که چرا می گریی؟ گفت: پروردگار من! از شوق بهشت و بیم دوزخ گریه می کنم. من به اشتیاق آن فرشتگان می گریم که دست بدست هم نهاده پیرامون عرش وجد می کنند و بچرخ می آیند.^(۴)

بعضی در مبداء لذت سماع گویند که این لذت نصیب روح است چون از حضرت کبریای جلال و بارگاه قرب ایزد متعال محبوس قفس خاک می شد تعلق بقالب نمی

گرفت و در آن کلبه سیاه نمی در آمد حضرت الهی الطاف خود را بدرقه او ساخت و بانواع التفاتش بنواخت و بگوش وی اسرار ازلی را فرو خواند تا روح بملاقات تن راضی گردید.^(۵)

امیر خسرو دهلوی شاعر و صوفی سماعی این قصه را چنین به نظم در آورده:

آن روز که روح پاک آدم بیدن

گفتند درانی شد از ترس بتن

خوانند فرشتگان بلحن داؤد

در تن در تن در تن در تن در تن در تن^(۶)

در نگاه صوفی همه چیز زیباست و این جهان مانسند خال و خط و چشم و ابرو ست که هرچه بجای خویش نیکو نهاده شده چشم بصیرت عارف هر نقشی را که در این جهان است مظهر زیبایی و آئینه جمال می داند و هر نوایی را که زیر این طارم نیلگون می شنود سازی از پرده قدس می شرد و نغمه از زمزمه عاکفان خلوتگاه انس. از آواز دولاپ صدای ذکر می شنیدند و از ضربت آلات زرگری به وجد می آمدند و از فریاد خیار فروشی بی خود می شدند - روزی مردی با زاری در اثنای سودا فریاد می کرد (مابقی عندنا الا واحد) از آنچه داشتم جز یکی نمانده شبلی به وجد آمد و نعره زد که (هل کان الا واحد) مگر جز واحد هست؟

روزی دیگر خیار فروشی می گفت ده خیار بیسک دانگ. شبلی فریاد زد و گفت در آن بازار که ده خیار بدانگی بفروشدن حال اشرار چه خواهد بود؟

ابو عثمان مغربی می گوید:

هرکه دعوی سماع دارد اگر از نغمه پرندگان و صدای بهم خوردن دروازه و همهمه برگ درختان و وزش نسیم بوجد نباید دعوی او دروغ است.

نه مطرب که آواز پای ستور

سماعت اگر عشق داری و شور

مگس پیش شوریده دل پر نزد

که او چون مگس دست بر سر نزد

جهان پر سماعت و مستی و شور

ولیکن چه بیند در آئینه کور

چو شوریدگان می پرستی کنند

به آواز دولاپ مستی کنند.

عبدالرحمن سلمی گوید: نزد ابو عثمان مغربی بودم که یکی از چاه آب می کشید ابو عثمان پرسید میدانی گردونه چه چاه چه می گوید؟ گفتم ندانم گفت می گوید: «الله الله»

سید احمد رفاعی گوید سماع حالتی در دل پدید می آرد که آنرا وجد نامند و وجد باعث تحریک بدن می شود اگر آن حرکات موزون نباشد آنرا اضطراب نامند و اگر موزون باشد تصفیق و رقص خوانند.

بعضی از این طایفه علیه که معتقد بسماع اند چنان در این باب صمیم و مصر بوده اند که حتی بعضی در حال سماع جان سپرده اند. از شیخ نظام الدین ملقب به سلطان اولیاء که مرشد امیر خسرو و مرید شیخ فریدالدین شکر گنج است و مزار وی در دهلی شهرت آفتابی دارد روایت کنند که وی گفت:

روز شیخ فریدالدین در خلوت نشست و در بروی خلق بسته حالی و نشاطی و وجدی تمام داشت و این رباعی را با خود زمزمه می کرد:

خواهم که همیشه در هوای تو زیم خاکی شوم و بزیر پای تو زیم

مقصود من بنده ز کونین توئی

از بهر تو میرم و برای تو زیم

بدرالدین استحاق را بر در حجره نشانده توصیه کرده بود که کسی را داخل حجره نگذارد از اتفاقات بدرالدین را ضرورتی افتاد و شیخ نظام الدین را بجای خویش نشانید. شیخ نظام الدین از سوراخ دروازه دید که فریدالدین در حال وجد است و آن رباعی را بذوق تمام با خود زمزمه می کند خواست از تواجده پیر خود استفاده نماید و نظر وی را بر خویش معطوف دارد. بی اختیار داخل حجره شد و سر بر قدم شیخ نهاد. فریدالدین گفت فرزند چه می خواهی گفت دعا برای دین و عقبی؛ و مولوی شیخ دعا نمود سلطان الاولیا نظام الدین در تمام عمر افسوس میکرد که چرا نخواستم که مرگ من در حال سماع بوقوع آید.

سید احمد رفاعی در مرگ شیخ ابوالحسن نوری

رئیس سلسله^۷ نوریان گوید روزی قوال این بیت را می خواند.

ما ز لعت انزل مین و وادک منزلا یتحیر الالباب
عند نزوله

شیخ بحال وجد و هیمن آمد و بر روی نی های بریده به دویدن و چرخ زدن آغاز کرد و تا صبح پا برهنه بر سر آن نی ها دور می زد و آن بیت را تکرار می نمود چنان خون ضایع شد که پس از چند روز جان بجان آفرین سپرد.^(۷)

جامی در نفعات از زبان شیخ الاسلام پیر هرات خواجه انصاری گوید که ذوالنون مصری و شلی و خراز و نوری و دراج که از کبار این طایفه می باشند همه در حال سماع خرقه تهی کرده در گذشته اند. همچنین در شرح حال ابوبکر طرسوسی از چند تن حکایت می کند که در حال سماع جان سپرده اند. شیخ ابوبکر اشنافی نیز از عرفایی می باشد که در حال وجد و سماع از بام افتاده و در سرای آخرت شتافته است. بعضی بدانند که حضرت سید احمد رفاعی نیز در حال سماع از جان رفته.^(۸)

شیخ ابو سعید ابوالخیر میهنی نیشاپوری بسامع میل فراوان داشت. گویند روزی قوال این بیت را می خواند:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشت

تا بر لب تو بوسه دهم چونش بخوانی

شیخ گفت:

این بیت که گفته است؟ گفتند عماره. گفت خیزید تا به زیارت وی شویم. با جمعی از یاران زیارت عماره رفت.

گفت چون من بمرم این بیت ها را پیش روی جنازه^۹ من بخوانند:

خوبتر اندر جهان ازین چه بود کار

دوست بر دوست رفت و یار بر یار

آن همه اندوه بود و این همه شادی آن همه گفتار بود
و این همه کردار

شیخ علی هجویری غزنوی در کشف المحجوب نیز حکایت کسانی را که بر اثر شنیدن قرآن جان سپرده اند به تفصیل آورده است:

همچنین در تاثیر سماع در حیوانات سخنان شیوا دارد. داستان آن حدی نواز عرب و شتران را که دیگران نیز در کتب خود آورده اند، هجویری به نثر بلیغی که خاص وی می باشد در بحث سماع آورده و مثالی نیز از آئین شکاریان خراسان و هندوستان و عراق بر آن افزوده است و از زبان ابراهیم خواص گوید:

در دهی از اعیان عرب رسیدم و بدار ضیف امیری از امرا نزول کردم، سپاهی دیدم مغلول و مسلسل بر در خیمه افکنده اندر آفتاب. شفقتی اندر دلم پدید آمد و قصد کردم تا او را بشفاعت بخوام از امیر؛ چون طعام پیش آوردند مرا اکرام ضیف را، امیر بیامد تا با من موافقت کند، چون وی قصد طعام خوردن کرد من ابا

چنین گوید:

سماع سفر بسوی حق و لطایف حق و عواید فتح و معانی کشف و وقوف روح و حیات قلب است.^(۱۱)

خواجه عبیدالله احرار مرشد و رهبر جامی و مرید مولینا یعقوب چرخ که از عرفای بزرگ قرن نهم و یکی از مشایخ معروف سلسله نقشبندیه می باشد؛ با وجود آنکه نقشبندیان سماع نمی کنند در مورد سماع و نی می گوید:

سر اختیار بعضی از صوفیه قدس الله ارواحهم آواز نی را آنست که آن بزرگواران نظر به اصل مقصود داشته اند و بصفای فطرت دریافته اند که مقصود اصلی آنست که حقیقت انسانی را از قیود بشری رهایی حاصل شود و در استماع آواز نی ایشان را این معنی حاصل می شده است.

شیخ صدرالدین قونوی که از معاصران مولینا است این رباعی لطیف را در باب سماع سروده:

دل وقت سماع بوی دلدار برد

جان را بسرا برده^{۱۰} اسرار برد

این زمزمه مرکبی است مر روح ترا

بر دارد و خوش بعالم یار برد

پی نوشت ها:

۱- ریاضة الاسماع طبع مصر

۲- عوارف المعارف

۳- این رساله کاملاً در ریاضة الاسماع نقل گردیده و ما از آنجا ترجمه کردیم.

۴- ریاضة الاسماع ص ۷۴ طبع مصر

۵- جواهر الاسراج ۱ صفحه ۱۱۱ شرح تعرف ج ۴ ص ۱۹۷

۶- حضرة القدس ۲۸۲

روح انسان قبل از آنکه باین قالب خاکی در آید نغمات آسمانی را شنیده و بآن مأنوس بود. موسیقی و نغمات موزون آن یادگار های خوش را بیدار می کنند بیاد روح میدهد.

مولینا در این ابیات اشاراتی لطیف به سخنان این حکیمان و عقیده^{۱۱} صوفیان اسلام در سماع دارد.

بس حکیمان گفته اند این لحن ها

از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است این که خلق

می سرایندش به طنبور و به حلق

گر چه بر ما ریخت آب و گل شکی

یار مان آید ز آن ها اندکی

و این سخنان مولینا بعقیده این نا توان انتقاد است بر قول فلاسفه و اشارت است به آنچه در این صنف از گریه آدم عیه السلام نقل کردیم یکی از فلاسفه بر آنست که هر چه در این جهان دیده و شنیده می شود

همه آهنگ ها موزون است (روی ۱۴)

کردم و بر عرب هیچ چیز سخت تر از آن نباید که کسی طعام ایشان نخورد - گفت ای جوانمرد: چه چیز ترا از طعام خوردن باز می دارد - گفتم: امیدی که به کرم تو دارم. گفت همه املاک من ترا - طعام بخور - گفتم مرا بملک تو نیاز نیست. این غلام را در کار من کن. گفت نخست از جرمش بپرس و آنگاه بند از وی بر گیر - که بر همه املاک من حکم است تا در ضیافت مائی - گفت بدانکه این غلام حدی می نوازد و صوتی خوش دارد، من این را بضیاع خود فرستادم با شتری چند - تا مرا غله آرد؛ وی برفت و دو بار اشتر، بر هر اشتری نهاد و اندر راه حدی می کرد و اشتران می شتافتند - تا به مدتی قریب اینجا آمد با دو چندان بار که فرموده بودم چون بار اشتران فرو گرفت یگان و دوگان همه هلاک شدند ابراهیم گفت مرا سخت عجب آمد. گفتم ایها الامیر شرف تو ترا جز بر راست گفتن نفرماید اما مرا بر این قول برهانی باید. ما در این سخن بودیم اشتری چندان از بادیه بچاه آوردند تا آب دهند امیر پرسید چند روز است که این شتران آب نخورده اند گفتند سه روز. این غلام را فرمود تا به حدی صوت بر گشاد - اشتران اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند هیچ دهان به آب نکردند و یک یک رسیدند و در بادیه پراکنده شدند. آن غلام را بگشاد و بمن بخشید.

و اندر خراسان و عراق عادت است که صیادان بشب که آهو می گیرند طشتی بزنند تا آهو آواز آن بشنود بر جای بایستند ایشان مر او را بگیرند و مشهور است که در هندوستان گروهی اند که به دشت بیرون می روند و غنا می کنند و لحن می گردانند آهوان چون آن بشنوند قصد ایشان کنند. ایشان گرد وی می گردند و غنا می کنند تا از لذت آن چشم فرو گیرند و بخشیند. ایشان مر او را بگیرند.

و اندر کودکان خرد این هم ظاهر است که چون بگویند اندر گاهواره کسی نوای بزند خاموش شوند و مر آن نوا را بشنوند - و اطباء مر این کودک را گویند که حس وی درست است او به بزرگی زیرک باشد.^(۹)

در شرح تعرف نیز داستانی مذکور شده که یکی از قضات از کسی که اظهار شهادت می نمود در مورد آواز رود پرسیده بود. او اشمئزاز کرده بود. قاضی گفته بود حواس وی درست کار نمی کند و شهادت او را جرح کرده.^(۱۰) از حضرت شافعی رحمة علیه نیز شبیهه این روایتی در عوارف المعارف آورده اند.

سمون محب می گفت: سماع ندای حق بسوی ارواح است وجد اجابات ارواح می باشد؛ غشی، وصول بحق است و گریه اثر شادمانی وصال است.

ذوالنون گفته است: نغمات خوش مخاطبات و اشارات الهیست که در مردان و زنان طیب و طیبسه به ودیعت نهاده شد.^(۱۱)

ابو یعقوب یوسف بن ابوب همدانی که بروایات متعدد رهبر روحانی حکیم سنائی می باشد در مورد سماع

باستانشناسی افغانستان

از کهن ترین روزگار تا دور تیموریان

پاره اول

گذشته و پیش زمینه جغرافیه یی یا گیتی شناسی

گزارش از انگلیسی به پارسی: صدیق طرزی رهپو

شماره دوم، که از اثر سال ۱۹۷۳، دوبری گرفته شده، بخش های طبیعت سرسبز در کوه های مرکزی و نورستان نشان داده شده است. این جدول را در مورد بدخشان و پامیرها نیز می توان به کار برد. بخش های جنگلی سرچشمه خوبی برای جمع آوری غذا ها از یک سو و وجود جانداران برای شکار می باشند. به باور دوبری، در دره پنجشیر، جنگل ها در سده ششم عیسایی بریده شدند. (دوبری، ۱۹۷۳). در بخش پایینی، زمین را برای کشت آماده ساختند. بستر دره و کناره های دریا، زمین خوبی را برای کشت، امکان شکار و گرد آوری میوه و ترکاری فراهم نموده است. در بخش های بالایی چراگاه های پرباری در هنگام ماه های تابستان، وجود دارد. می توان بیان داشت که تمام این منطقه، جای مناسبی برای چرا و زیست با هم در هنگام دگرگونی انسان در خط تکامل و روند مطابقت با وضع و شرط های محیطی، به حساب می آید.

در بخش های کوهستانی، جای هایی انباشته از معدن و کان می باشند. برخی از این ها، برای زیست انسان در دوران پیش از تاریخ، از اهمیت ویژه یی بر خوردار بوده اند. برای نمونه سنگ آهن در کوه هایی که در دور دیونین Devonian شکل گرفتند، یافت می شود. (در دانش گیتی شناسی به دوری گفته می شود که به بخش چارم پالزویک، تعلق دارد. این دور میان ۴۰۹ میلیون تا ۳۶۳ میلیون سال پیش را در بر می گیرد. در این دور، ماهیان فراوان وجود داشتند. اولین جانداران دو زیستی خاکی - آبی، به میان آمدند. در همین دوران، اولین جنگل ها نیز از زمین قد کشیدند. این واژه به دوری که معدن ها و کان ها نیز تشکیل یافتند، به کار می رود. طرزی) و پرمیان Permian (در جیولوجی بخش اولی شکل گیری معدن ها و کان ها را می گویند. این دور، میان ۲۹۰ تا ۲۴۵ میلیون سال پیش را در بر می گیرد. آب و هوا در این دور داغ و خشک بوده است. در این دور، شاهد نابودی آبی های زیادی بوده است. این واژه از منطقه پرم در روسیه گرفته شده است، زیرا نشانه های زیادی از اثر های این زمان، در آن دیده شده است. کاربردش در سده شانزدهم، آغاز یافت. طرزی) در شمال شرق کشور به

وسيله یخبندان و دره های عمیق به شدت دشوار می باشد. واخان، بدخشان و نورستان در سرشیبی تندی قرار دارند و حلقه پیوند کوهی را میان پامیر و کوه های مرکزی می سازند. کوتل ها و گذرگاه های تابستانیش راه را از آن چی اکنون به نام پاکستان یاد می گردد، و هم چنان استپ های تاجیکستان، از میان بدخشان با گذر از پامیرها به آبریز تاریخ Tarim (آبگیر بزرگی است در شرق کاشغر در چین که از دریایی به همین نام آبیاری می شود. طرزی) و چین، پیوند می دهد.

در تمام این ساحه ها، اقلیم وضع گرافه گونه یی دارد. به این معنا که در زمستان درجه گرما تا زیر صفر می رسد، اما، در روز های تابستان گرما تا ۲۶ درجه س. گ یا برتر از آن بالا می رود. (نگاه کنید به شکل شماره یک. هشت). در این جا اقلیم به شدت زیر تاثیر بلندی ها و ارتفاع ها زمین از سطح بحر، قرار داشته می باشد. به همین دلیل تنوع زیست را می توان شاهد بود. بخش کوهستان از دید جیوگرافی به شدت پیچیده است و از گونه گونی زیادی برخوردار می باشد. این جا زیر فشار و حرکت شدید در جریان تشکل سلسله کوه های همالیا، قرار گرفت. در نتیجه، سبب درهم ریختن قشر بالایی کوه ها گردید. با آن که در این جا ما شاهد تنوع ساختار کوه ها هستیم، اما، شکل مسلط همانا بخش نازک می باشد. در بخشی از دره ها می توان رسوب لای هایی را دید که از بستر دریاچه های یخبندان شکل گرفته است. این امر، زمین را در بخش دامنه کوه ها برای کشت و زراعت بارو ساخته است.

ساحه هایی در کوه های مرکزی تا ۲۷۰۰ م. بلندی دارد و در بخشی از جای ها، قله ها تا ۲۷۴۰ م یا ۴۱۸۰ م. بلندی دارد. بخش شرقی این سلسله، بلند تر از بخش غربی می باشد. در این کوه ها، گذر گاه ها یا کوتل هایی وجود دارند که از آن میان شیر و سالنگ پر اهمیت اند. بار دیگر باید یاد آور شد که بلندی ها نقش مهمی را نی تنها در دگرگونی آب و هوا دارد، بل بر اندازه ریزش باران نیز اثر وارد می نماید. با آن که این ساحه سرچشمه دریا های مهم این کشور چون: کابل، هلمند و هری می باشد، اما، مقدار بارنده گی و چراگاه ها و سرسبزی طبیعت در آن کم می باشد. در جدول

نوشته: سوفیه ر. بولبی Sophia R. Bowlby

شاهد هایی که در مورد دگرگونی آب و هوا به دست آمده اند، نمایشگر این درستی اند که کم از کم از ۵۰۰ پیش از عیسا، و ممکن پیش تر، تغییر زیادی در تنوع اقلیمی، با آن که ممکن زمان کمی خشکی و یا تری بیشتری رخ داده باشد، به میان نیامده است. به این گونه می توان با بررسی وضع کنونی به چگونگی حالت در گذشته دور دست یافت. می توان یاد آور شد که در افغانستان در آن گذشته، اقلیم سرد تر، خشک تر بوده است و یا گاهی رطوبت بیش تر. از سوی دیگر، وضع کنونی را می توان به حیث شاخص نیز به حساب آورد.

در افغانستان مانند دیگر کشور های رو به رشد، به مشکل می توان به رقم های قابل باور دست یافت. با آن هم ژ. هوملوم (J Humlum) جیوگرافی دان دنمارکی در سال ۱۹۵۹، یک تصویر کامل از آگاهی های کنونی را در مورد گیتی شناسی این کشور، به دست داده است. لويس دوبری، به تازه گی کتابی را نشر نموده است که در برگیرنده رقم های مهم در مورد افغانستان کنونی می باشد که بخش زیاد داده ها را ما از آن بر گرفته ایم. (ل. دوبری، ۱۹۷۳). هردو، دوبری و هوملوم، تقسیم بندی منطقه یی کشور را بر اساس رابطه آن ها با آب و هوا و نمای شکلی، نموده اند. در این جا ما برخی دگرگونی های پیشنهادی دوبری را پذیرفته ایم. این را می توان در (شکل شماره یک. شش) دید. نقشه های عمومی، بخش سرسبزی، اقلیم و ساحه های برجسته را در (شکل شماره یک. هفت.) مشاهده نمایید.

کوه های بلند

بدخشان و نورستان زمین های کوهستانی اند که در غرب توده بزرگ پامیرها، افتاده اند. امرز مرز های بین المللی، پامیر ها را میان روسیه (حالا تاجیکستان. طرزی)، چین، پاکستان و افغانستان تقسیم نموده است. اما، این مرز ها هیچ گونه برجسته گی اصلی را به همراه ندارند. می بایست گذرگاه واخان و گره گاه پامیر را جز ساحه گسترده تر منطقه پامیر بخوانیم.

منطقه پامیر در سطح بلند قرار دارد. بخش زیادش دارای بیش تر از سه هزار متر بلندی دارد. قله های جداگانه اش تا ۷۶۲۰ متر بلندی. در بالاتر از پنج هزار متر، برف همیشگی حضور دارد و سفر در وادی هایش به

ویژه در دوردور کابل، دیده می شود. هم چنان مس در این ساحه همراه با سرب یافت شده اند. گوهر ها و سنگ های بهادار و قیمتی مانند: نقره، یشم و یاقوت در بخش های کوهستانی وجود دارند. مهم ترین سنگی را که انسانان پیش از تاریخ از این جا مورد استفاده قرار دادند، لاجورد بدخشان می باشد.

کوه ها و تپه ها

سراسیمی کوه ها و تپه های بلند در جنوب هندوکش، از کابل شروع و از سوی شمال شرق به جانب جنوب غرب فرود می آید. این را می توان منطقه انتقالی سطح بلند میان کوه ها و زمین های خشک کنار دریای سند، دانست. در ساحه کابل می توان وادی های کوهی متعدد از آن میان: وادی کابل، دره کوهستان - پنجشیر و دره غوربند، دید. این جا از گذشته های دور محل زنده گی و زیست بوده اند. در مرز جنوب غربی کوه های کابل، دریای کابل، دره ژرفی را کنده و راهش را به سوی وادی هموار جلال آباد، می گیرد. وادی های کم عمق همانند دیگر در دل کوه های وادی سند راه باز نموده به سوی جنوب تر می خزند.

در هنگام زمستان، در بلندی ۱۸۰۰ م. برف همه جا را می پوشاند و درجه گرما به صورت عموم در تمام منطقه پایین تر از صفر می رسد و باد سوزنده بی می وزد و با خویش سرمای بدی را به همراه می آورد. در روز های تابستان درجه حرارت در بلندی ۲۱۰۰ متر، میان ۱۳ تا ۱۸ س. گ. سیر می نماید. جلال آباد به صورت عادی گرم تر است و گرمای متوسط در ماه جولای به ۳۳ س. گ. می رسد و این درجه در زمستان به ۷ س. گ. پایین می آید. هر قدری که به سوی جنوب بروید درجه حرارت بالا می رود، (نگاه کنید به شکل یک. چار) ولی با آن هم درجه حرارت در کندهار به صفر نزدیک می گردد. هر قدری که از کوه های مرکزی به طرف جنوب غرب برویم به همان اندازه، زمین های سبز و دشت های کم علف به نیمه دشت ها بدل می گردد.

در آن جای های که دریا ها از کوه های هندوکش سر می زنند، امکان برای کشت آبی و چراگاه های فراوان وجود دارد. تمام این بخش برای فعالیت دامداری و گله داری مناسب است. بلندی های با ارتفاع ها گونه گونه، زمینه را برای تهیه غذا های متنوع که گردآوری و یا تولید شوند، فراهم می سازند. وادی ها و دره های پرپهن در شمال شرق محیط مناسبی را برای کشت آبی و للمی و دسترسی به منبع های متعدد طبیعی آماده ساخته است.

تپه ها و کوه های دارای بلندی کم در شمال، سطح مرتفع مناسبی را به گونه دشت های سرسبز و بی جنگل می سازد. کوه ها تنها زمین کم عمق و پر جغله را شکل داده اند. اما، در دره های پایین سیلاب ها زمین را بارور می سازند. دریا های اندراب و سرخاب دره های ژرف و

آبیاری، می باشد.

دریای آمو و وادی هلمند - سیستان

از این هر دو دریای بزرگ، بهره برداری گسترده بی در جریان دوره تاریخی و ممکن پیش تر از آن هم، صورت گرفته است. هر دو، به آبگیر های خاکی می ریزند و به صورت عادی مورد تهاجم سیلاب های فصلی اند. در بخش پایانی مسیر دریای آمو در بخش افغانستان، دلدلزار و جبه زار است و از دشت های خشک، به وسیله شیب های کوچکی که آب آن ها به ساده گی تخریب می نماید، جدا می شود. در برخی جای ها می توان نمکزار هایی را دید. آبگیر سیستان تنها ۵۲۰ متر از سطح بحر بلندی دارد و می توان آن را پر از جبه زار های سنگی و دریاچه هایی با آب شور و تغییر یابنده دید. بخش زیاد این آبگیر به وسیله گل و لای پوشیده و در آن ریگ و جفله هایی که از دوران دریاچه های پیشین باقی مانده اند، یافت می گردد. خود وادی هلمند از دشت ها به سوی شمال و جنوب به وسیله بریده گی ها، و آن جای که کشت نشده، با گیاه های کوتاه، جدا می گردد.

دریا ها و دریاچه های آبگیر سیستان، دارای ماهی و پرنده گان وحشی می باشند. این ها سرچشمه خوبی برای مواد غذایی به حساب می آیند. از این دریا ها می توان برای شبکه آبیاری بهره گرفت. از سوی دیگر سیلاب های متناوب خاک پُرباری را برای کشت فراهم می نمایند. با آن هم، اقلیم به شدت خشک و گرم، راه را برای تبخیر سریع باز می نماید و شبکه آبیاری نامناسب، زمینه را برای شکل گیری شوره زار که برای کشت مساعد نیست، هموار می سازد.

دشت ها

دشت سنگی بخش غربی که به نام دشت مرگو یاد می شود همراه با دشت جنوبی که ریگستان نام دارد، به دو سوی دریای هلمند، قرار دارند. این دو را می توان دشت های کامل خواند که در آن ها سبزی عادی و طبیعی سرفی زند. در آن ها تنها شترخار یافت می گردد و بس. با وجود شب های سرد، درجه گرما در روز به ۴۵ درجه س. گ. یا بالاتر می رسد. در جنوب ریگ های روان که به صورت دائم بر بستر سنگی جریان دارند، زیاد می باشند. در شمال ریگ کم تری وجود دارد، اما، این جا پر و انباشته از جفله های سیاه می باشد. هم اکنون این دشت ها، منبعی برای تغذیه انسان و چارپایانش نمی باشند.

حالت کنونی شیوه های زیست

شیوه های کنونی زیست، به صورت عادی نی تنها در میان گروه های مربوط به محیط های گونه گونه، تفاوت دارد، بل در میان گروه هایی با تاریخ های فرهنگی نا هرننگ، نیز جریان دارد. ما در این جا سر آن نداریم تا به شرح دقیق قومی در افغانستان مدرن دست بیازیم. باشندگان کنونی مخلوطی از (روی ۱۶)

پر پهنی را ساخته، کندز را از راه این دره ها، به کوتل شبر در کوه های مرکزی پیوند می زند. در بخش های دیگر افغانستان، اقلیم خشک بوده و درجه حرارت در جای ها گونه گونه و هم چنان میان تابستان و زمستان تفاوت زیاد دارد. به ترین جای برای سکونت انسان دره هایی اند که در میان شان دریا ها سیر می نمایند. این جای ها خاک خوب و آب فراوان برای زیست جانداران و گیاه ها و هم چنان کشت، فراهم می دارند. با آن هم، منطقه های بلند، چراگاه ها داشته زنده گی ساده و ناداری را می توان به وسیله کشت للمی، شکار و گردآوری میوه و دانه، به پیش برد.

در دامنه های کوه های جنوبی و شمالی، به ویژه در ساحه کابل کان های آهن، مس و دیگر دی-گر... را می توان یافت. از سوی دیگر، این ساحه ها با کان هایی که در دل کوه های بلند قرار دارند، نزدیک اند. از جانب دیگر قرباتی با کان های نمک و گچ نیز دارند.

زمین های هموار و کم ارتفاع

کوه ها و بلندی ها در شمال، جایشان را به زمین های هموار و خشک می دهند. دریا ها در بخش هایی از ترکستان جریان می یابند و در پایان آب، آرام آرام در ریگزار ناپدید می گردند. به هر حال، رسوب ها و لایه هایی که خصوصیت باروری دارند و از دشت های کم آب و علف روسیه به وسیله باد های تند به زمین های هموار و دامنه های کوه ها پف می گردند، اگر با شبکه های آبیاری همراه گردند، به ترین خاک حاصلخیز به حساب رفته به درد کار ساختمان ها نیز می خورند. هر قدری که از کوهستان به زیر بیابیم، زمین سنگی و جفله دار جایش را به دشت های ریگدار می دهد. در برخی جای ها تپه های ریگ روان و میدان های ریگی، وجود دارند. اقلیم به شدت دگرگون پذیر است، زیرا زیر هجوم سخت باد های تندی که از شمال و غرب می وزند، قرار می گیرند. در زمستان، هوای سرد یک امر عادی است، اما، گاه گاهی گرما به ۱۸ درجه س. گ. می رسد. گرما در روز های تابستان شدید است و تا ۴۰ درجه س. گ. می رسد، اما، در شب ناگهان پایین می افتد. باران کم است و به زودی بخار می گردد.

زمین های هموار در فراه - هرات خوشگوار تر است. این بخش را می توان ادامه فلات ایران دانست و تپه های دارای بلندی کم، آبگیر ها و دره ها در آن فراوان اند. باران کم است (در هرات سالانه تا ۱۸ س. م می رسد) و درجه گرما از شب های بیخ زده در زمستان تا روز های به شدت گرم در تابستان (گاهی تا ۴۵ درجه س. گ.) سیر می نماید. خاک تپه ها کم بار و سنگی است و در بخش های غربی نمکزار و پرلای است.

در هر دو جای چراگاه ها برای دام وجود دارند، اما، بسیار کم اند و تنها در کنار دریا ها به گیاه و علف فراوان می توان دست یافت. رویهمرفته، جای مناسبی برای کشت و کشاورزی در صورت وجود شبکه های



ما و شب یلدای تاریخ ما

دکتر اکرم عثمان

مهمترین شرط باور به دموکراسی دو چیز است: یکی نقادی، دیگری تشکیک!

با نقادی انسان از سقیم به صحیح، از زشت به زیبا و از تاریکی به روشنی میرسد، چنانکه کیمیاگر با محک زدن، مس سرخ را از زر زرد جدا می کند.

مبنای اجرای این عملیه، از شک شروع می شود، از تردید در سیرت و صورت ارزشها! در این ردیف شماری از صاحب نظران حتی پیدا و نا پیدا و هست و بود عقلانی زنده جاها را وابسته به ظرفیت پنداشت و دریافت در باب بود و نبود خود شان بر آورد می کردند، چنانکه دکارت فیلسوف فرانسوی موجودیت خودش را زیر سوال میبرد و نتیجه می گیرد چون فکر میکنم، پس هستم!

دکارت می گوید من هرچه را شک کنم این فقره را نمی توانم شک کنم که «شک می کنم» (چون شک می کنم پس فکر دارم و می اندیشم، پس کسی هستم که می اندیشم. پس نخستین اصل متیقن و معلومی که بدست آمد این است که می اندیشم پس هستم.

این فکر که در تاریخ فلسفه اروپا باقی مانده، معروفترین یادگار دکارت است. به این صورت دکارت از شک دستوری (doute methodique) به شک افراطی (doute hyperbolique) و از آن پس به اثبات موجودیت خودش از طریق توالی شک میرسد. (۱) از آنجا که آن هر دو مقولت از قاموس اندیشه سیاسی ما به عمد یا به سهو ذایل شده ما الزاماً در کشف و تحلیل قضایای زندگی پا در هوا به داوری نشسته ایم و اصول درست فکر کردن را از قلم انداخته ایم.

این طرز بر خورد به مسایل حیات، نه تنها مجموع دستاورد های اندیشه ای ما را به اصطلاح پنبه کرده بلکه بر تاریخ ما سایه انداخته و ما را مصاب به تاریک اندیشی کرده است. به این حساب ما قابلیت پرسش از خود و گذشته ملت خود را از دست دادیم و مطلق انگار شده ایم.

ما معمولاً از باور های خود تندیس مسجود می سازیم و به آن به چشم یک قضیه ناموسی و حیثیتی نگاه می کنیم. در صورتیکه زمان ما، زمان بت شکنی است نه چسپیدن به حمد و ثنای چهره های مشکوک سیاسی!

حکم عقلانیت این است که ما باید سیمای راستین

آنها را از پرویزن شک و نقد اصولی بگذرانیم و دریابیم که واقعاً آنها کی بودند و چه کار های مثبت و منفی برای ملت ما انجام داده اند. در غیر آن گند و عفن موضعگیری های ما عالمگیر می شود و مورد لعن و نفرین خدا و مردم قرار می گیریم. آنگاه جز خاک گور هیچ لفاقی صورت کربه و مسخ شده ما را از انتظار نمی پوشاند.

آورده اند که تاریخ مصوون ترین مخفی گاه، برای پنهان شدن است. اما تجارب قرنهای بیستم و بیست و یکم به اثبات رسانده اند که دیگر عراده تاریخ کنند حرکت نمی کند. اکنون به طفیل رسانه های برقی رویداد های زندگی چنان سرعت گرفته است که یک هفته در قیاس با گذشته کار صد سال را انجام میدهد. بدینگونه حوادث تاریخ در هم فشرده شده و مانند انترنت سریع السیر شده است. پس دیگر پنهان شدن زیر لحاف مندرس روزگار نا ممکن گردیده و احدی قادر نیست که از زیر ریش تاریخ خرسوار بگذراند.

در حقیقت دوران مصرف تاریخ ما سپری شده و کار آبی اش را از دست داده است. دلیلش این است که ما به منطق شکست خود به عنوان علت العمل مصایب اجتماعی توجه نکرده ایم. معنای درونی این بی توجهی این است که در نظر و عمل شکست خورده ایم. در نظر اینکه در هیچ متن سیاسی کلاسیک ما سخن از دموکراسی و حاکمیت مردم از راه انتخابات آزاد و شعوری نرفته است. هر آنچه در این باب در هفتاد و هشتاد سال اخیر رفته است در حقیقت ظاهر سازی های دموکراتیک بوده است نه ترویج و دفاع از حقوق اساسی لایه های فرو دست جامعه.

اگر از حق نگذریم ما تا حال دو نوع شکست عمده را تجربه کرده ایم.

۱ - عقب نشینی در عرصه نظامی،

۲ - شکست فاحش در گستره عقلانی،

باید روشن کرد که پیروزی و شکست در زندگی یک انسان و یک جامعه مسایل بدیهی و طبیعی می باشند. ما در تاریخ بارها برد و باخت داشته ایم لیکن بزرگترین بحران کمرشکن حیات بحران در بنیاد و عقلانیت ما است. اکثر کارها ما از بنیاد و پشتوانه عقلانی برخوردار نبوده است. به گفته یکی از عرفا: کسی که بی بصیرت عمل می کند مانند پوینده ای است که شتابش جز بر دوری اش نمی افزاید.

و اگر نوع نگاه ما منطقی و سنجیده نباشد به تعادل روحی نمی رسم و بیولوژی و ایدیولوژی ما هم تطبیق نمی نماید. وظیفه روشنفکر رسالتمند فرهنگ سازیست نه تعصب و نجاج در جانبداری از یک ایدیولوژی آزمایش شده و منسوخ.

انسان باید پیوسته باور هایش را با مقیاس های علمی و عملی زمان حاضر سبک و سنگین کند و شایستگی زندگی کردن در قرن 21 را حاصل کند.

بدون تردید یکی از علل مشکلات اجتماعی ما، طرز دید نا موزون و نا سنجیده ما به سیرت و صورت جامعه می باشد. ما عمرها بر آن بودیم که هوشمند ترین، دلاور ترین و آزموده ترین مردم دنیا می باشیم و هیچ کژی و ناموزونی در کردار و پندار ما به نظر نمی رسد.

سرزمینی که در آن بسر می بریم مانند بهشت برین و ارض موعود کتابهای مقدس، پاکیزه، مصفا و عاری از عیب و نقص می باشد.

نخستین نظام منسجم و معقول سیاسی در وزن ما پا گرفته و اولین شهر های نژاد آریایی در کنج و کنار میهن ما بوجود آمده اند. در حالیکه واقعیت غیر از این است. از بدو تاسیس حکومتهای محلی در گسترده جغرافیای ما، همیشه رابت ظلم و جور برافراشته بود و هرگز نظم و نسق دلخواه اکثریت مردم بر قرار نشده است.

اگر از حق نگذریم ما در سنگستان زندگی می کنیم، سلاسل از کوه های بی آب و علف چون اژدهای هفت سر بر سینه مملکت ما کلهچسته اند و راه های آمد و شد ساکنان قریه ها دره های مزروی را از هم بریده اند.

من برای توصیف وطن ما، هیچ نامی بهتر از قفس نیافته ام. هرچه بر زیر و بالا این ساختار نظر می کنیم چیزی جز حصار و قلاع پیچاپیچ نمی بینیم. قفس خانه، قفس خانواده، قفس های کوچک و پس کوچک، قفس هاس سنن و عنعنه ها و قفس های باور ها و اعتقادات قرون وسطایی.

از آغازین روز های زندگی ما را قنداق پیچ کرده اند، گفتی گنهگار به دنیا آمده ایم و نصیبی جز ذولانه و زنجیر نداریم.

اگر به خواب نمی رفتیم مادر ها و مادر کلاهنای یک یا نیم نخود تریاک را در حلقوم ما فرو میکردند و در خواب اجباری و مصنوعی غرق مان می کردند. به دنبال آنها بزرگان محیط زیست ادامه در روی ۱۹

چند سخن در باب (سخن)

دستگیر نایل



سخنرانی می کند و اهداف و مرام کس دیگری را بیان می کند:

کلک گوهر بار صایب، تا سخن پرداز شد
زنده رود تازه ای از اصفهان آمد پدید
(صایب)

دو بیت دیگر از صایب در همین معنی:

دل مدام از خط و زلف یار، می گوید سخن
هر که سودایی شود، بسیار می گوید سخن
می شود کوتاه به اندک روزگاری عمر او
هر که صایب چون قلم، بسیار می گوید سخن
یعنی: کسیکه از خط و زلف یار بسیار سخن گفت،
مانند قلم که از بسیار نوشتن رنگ خلاص می کند،
عمر او هم زود به پایان می رسد.
سخن شیرین: یعنی سخن نغز، پر معنی و زیبا گفتن
در بیت های زیر از سعدی:

شیرین تر از این سخن نباشد
الی دهن شکر فشانت
وه کدامت زین همه شیرین تر است
خنده، یا رفتار، یا لب، یا سخن؟
در هیچ بوستان، چو تو سروی نیامدست
بادام چشم، و پسته دهان، و شکر سخن
سخن لطیف سعدی، نه سخن که قند مصری
خجل است از این حلاوت، که تو در کلام، داری
سخن دری: یعنی، سخنی که با زبان دری - فارسی،
گفته شود. یعنی سخن شیرین و فصیح و روان:
هزار بلبل دستای سرای عاشق را
بباید از تو، سخن گفتن دری آموخت
(سعدی)
شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

(حافظ)

قند پارسی، یعنی سخن پارسی، و زبان فارسی.
سعدی شیرازی جایگاه سخن را بدانجا می کشد که می
گوید:

در می چکد ز منطق سعدی، بجای شعر
گر سیم داشتی، بنوشتی به زر، سخن
سخن و معنی:

سخن کشتی و معنی همچو دریا
در آء زو تر، که تا کشتی برانیم

(مولوی)

سخن بی معنی: یعنی بیهوده گویی، پریشان گویی و
تیز زبانی:

(روی ۱۳)

و در برتری سخن منظوم از سخن منثور، گفته است:

قافیه سنجان که سخن، بر کشند
گنج دو عالم، به سخن در کشند
بلبل عرش اند، سخن پروران
باز چه مانند به آن دیگران
پیش و پسی بست صفت کبریا
پس شعراء آمد و پیش، انبیا

نا میرا بودن و جاودانه زیستن فردوسی هم در
آنست که تخم سخن را در کشتزار اندیشه ها و فرهنگ
ما بذر کرده است:

بی افگندم از نظم، کاخی بلند
که از باد و باران، نیاید گزند
بسی رنج بردم در این سال سی
عجم، زنده کردم بدین پارسی
نیرم از این پس که من، زنده ام
که تخم سخن را، پراکنده ام

سخن، از لفظ و معنی ساخته می شود. و معنی،
مانند روح در تن لفظ است. بیتی در این معنی از صایب
تبریزی:

لفظ و معنی را به تیغ از یکدیگر نتوان برید
کیست صایب، تا کند جانان و جان، از هم جدا
ابزاری که سخن را بیان می کند، (زبان) است، که
از راه «دهن» بیرون می شود:

بس کن و بیش مگو، گرچه دهان پر سخن است
زانکه این حرف و دم و قافیه هم، اغیار اند
(مولانا)

محض حرف است که او را دهنی ساخته اند
در میان نیست دهانی، سخنی ساخته اند
(صایب تبریزی)

گر واسطه سخن نبودی

(سعدی)

در وهم نیا مدی، دهانت

دو بیت دیگر از بیدل درباب سخن و زبان:

زبان حیرت دیدار، سخن موهوم است
نفس در آینه گیرم، تا سخن گوید
اهل سخن، غریب جهان حقیقت اند
باید گریست، بر غم تنهایی زبان

سخن پرداز: یعنی سخنور و سخنگو. کسیکه

ارسطو گفته است: «انسان، یک حیوان ناطق است». یعنی برتری انسان از دیگر حیوانات، در نطق (سخن گفتن) آن است. یعنی نطق، خاصه انسان است. سخن گفتن و با آن، اندیشه ها، افکار و باور ها و احساسات، و دیگر حالات روانی خود را تبارز دادن، از شگفتی های هستی انسان است. سخن، به معنی قول و گفتار و آنچه گفته و یا بیان شود، سخن گفته می شود. مولانا گوید:

«خوش ای ناطقه بسیار گویم

سخن را پیش شاه فرد من، نه»

سخنوران و شاعران بزرگ زبان فارسی - دری به سخن، ارزش فراوانی قایل شده و ترکیب ها، و اصطلاحات زیادی از این ودیعه که خداوند به انسان داده است، ساخته اند. مانند: سخنور، سخن سنج، سخن دان، سخنگو، سخن پرداز، سخن شنو، (گپ شنو) شیرین سخن، سخن محض، سخن چین، سخنران، سخن عشق، سخن دل سخن بیهوده سخن حق، سخن گشاده و دهها ترکیب دیگر. که در نثر و نظم، مورد استفاده قرار میگیرند. جامی در فضیلت سخن می گوید:

بیشترین نغمه باغ سخن

هست نسیم چمن آرای «کن»

هست سخن، پرده کش رازها

زنده کن مرده، آوازها

شهید بلخی هم در فضیلت سخن گفته است:

«سخن بهتر از نعمت و خواسته

سخن بهتر از گنج آراسته»

نظامی گنجوی، ابیات دل انگیزی در فضیلت، ارزش و مقام سخن دارد که چند بیت آنرا با هم می خوانیم:

جنبش اول که قلم، بر گرفت

حرف نخستین ز سخن، در گرفت

پرده خلوت چو بر انداختند

جلوت اول، به سخن ساختند

چون قلم آمد شدن آغاز کرد

چشم جهان را به سخن، باز کرد

خط هر اندیشه که پیوسته اند

بر پر مرغان سخن، بسته اند

تا سخن است، از سخن آوازه باد

نام نظامی، به سخن، تازه باد

سایه روشنی ها از وضع جامعه ی هزاره

مؤلف: حسین نایل

برگرفته و اختصار غ. ح. ارزگانی

بامیان مرکز دیانت

در اوایل عهد مسیح که کوشانی ها به قدرت رسیدند و دیانت بودائی را رواج بیشتر بخشیدند، بامیان حیثیت مرکز این دیانت را حاصل کرد و طرح ایجاد دو مجسمه بزرگ (۳۵) متر و (۵۳) متری، مجسمه های و معابد دیگر بودائی در این عهد شهرت و عظمت این مرکزیت را روز بروز بیشتر گردانید و سیل زوار هندی و چینی و غیره را بسوی آن سرازیر ساخت « در سال ۱۳۳۷ خورشیدی هر دو بت توسط گروه طالبان ویران گردید » پیکره های بزرگ در جدار طبیعی کوهی ساخته شده اند که در امتداد شمال دره ی بامیان موقعیت یافته است و این دو پیکره بزرگ بودا و بقایای کوچک دیگر و نقش ها و جدار های معابد و استوپه های همه باز گوینده و بیانگر عظمت و جلال دوره های گذشته این سرزمین و رونق هنر هیكل تراشی و نقاشی و دیانت بودا می باشد.

شهر غلغله

محققان عقیده دارند که شهر غلغله در زمان ملوک شنسبانیه و احتمالاً توسط ملک فخرالدین به میان آورده شده و حیثیت مرکز را داشته است. و عده ی زیادی از مردم در سموچ های آن زندگی می کرده اند.

شهر غلغله که در مقابل دیوار های کبیر و مجسمه های بزرگ و در جناح راست رودخانه بامیان موقعیت دارد و آب مورد استفاده آن از «دره کالو» سرچشمه گرفته است. بعد از سقوط (شنسبانی) ها توسط خوارزمشاهیان بین سال های ۶۰۷ و ۶۱۱ هجری بحیث مقرر فرمان روائی (جلال الدین خوارزمشاه) مورد استفاده قرار گرفت و در سال ۶۱۸ چنگیز خان به این شهر حمله آورد و با مقاومت شدید ساکنان آن رو به رو گردید و سرانجام بعد از غلبه سپاه مهاجم خرابی هایی به شهر وارد گردید. و قسمتی از آبادی های باقی مانده ی آن شهر بعداً هنگام تهاجم امیر عبدالرحمن برهزاره جات به عوض احداث اردوگاه نظامی توسط عبدالقدوس خان تخریب گردید و ساختمان های مطابق ضرورت عساکر مقیم در آنجا ایجاد کرده شد.^(۱۵)

شهر ضحاک

شهر ضحاک بر روی تپه مرتفعی در ۱۷ کیلومتری شرق بامیان واقع است و آبهای دره ی بامیان و دره کالو در دامنه ی آن با هم یکجا می شود. بقایای آبادی ها در این جای تاریخی که تا کنون حفریات نشده موجود اند و

افغانستان موقعیت دارد و متشکل از کوه ها و دره ها می باشد، روزگارانی مهد فرمانروایی شیران بامیان و شاران شنسبانی ها غوری ها و غزنوی ها و شاخه ها و اجزای آنها بود و پس از پایان روز آنان نسبت مساعد نبودن وضع جغرافیائی در دوره های بعدی کمتر مورد توجه قرار داشت. زیرا موجودیت کوه ها و کُتل های بلند و سردی هوا و بارندگی های فراوان در امر عبور و مرور و لشکر کشی ها موانع و مشکلات زیاد ایجاد می کرد و مصارف و تلفات فراوانی را به بار می آورد.

کوه های سر به فلک کشیده ی هزاره جات

هزاره جات کوه ها و کُتل ها در همه ی چشم انداز ها قیام دارند و تا چشم کار می کند جز کوه و کُتل جلب نظر نمی کند و از دشت و صحرا کمتر اثری می توان سراغ نمود. بررسی و شناخت دقیق تمام کوه ها و کُتل های هزاره جات با خصوصیات (جیولوجیکی) ارتفاعات موقعیت و منابع نهفته در آنها مستلزم بررسی جداگانه و فرصت بیشتر و مطالعه دامنه دار تر را ایجاب می کند.

کوه بابا

کوه بابا معروف ترین کوه در ساحه ی هزاره جات و از مشهور ترین کوه های افغانستان می باشد. این کوه که منبع آبهای سرشار است در تمام ماه های سال ساحات اطراف خود را شاداب و سیراب نگه می دارد. موقعیت کوه بابا، طبیعت آن را حالت دوگانه و حتا سه گانه بخشیده است. بدین معنی که اگر در دامنه های آن فصل تابستان جریان داشته باشد در سطوح وسطی آن تازه بهار آغاز می شود و در قله های آسمان فرسای آن زمستان است و برف همه جا را پوشانده است. وادی بامیان در جناح شمالی کوه بابا زمینه جدایی آن را از کوه هندوکش فراهم آورده است. چنانکه باریکه سرسبز «کالو» در ناحیه شرقی از دامنه شاخه های هندوکش و پیوستگی آنها با کوه بابا جلوگیری می کند. هسود در حوزه های هوار جنوبی بر کوه بابا موقعیت یافته در حالیکه منشعبات کوه بابا به سوی غرب تا دایزنگی کشیده می شود. اوسط ارتفاع مرکز کوه بابا «۴۰۰۰» متر است ولی بعضی قله های آن «۵۰۰۰» متر حتا بیشتر از آن بلندی دارد. قله شاه فولادی که دارای ۵۱۴۰ متر ارتفاع است بلند ترین قله سلسله جبال بود و

از برف های دائمی پوشیده است. (۱۶)

کُتل کوه

امتداد گل کوه از شمال شرق به جنوب غرب است و بدینسان حاکم نشین های جغتو، قره باغ و نیز شهر غزنی، در شق و ناور و مالستان در غرب و جاغوری تقریباً در انتهای جنوب غرب آن موقعیت یافته اند و از آب سرشار و نباتات فراوان برخوردار است.

کُتل های هزاره جات

شناسائی و معرفی تمام کُتل های این سرزمین و ارایه تصویر کاملی از آن به آسانی میسر نیست، و این امر مستلزم صرف وقت و تحمل رنج زیاد تر می باشد. در

حدس زده می شود که سابقه ی آن تا عصر «ساسانیان» می رسد. خرابه های موجود نشان دهنده ی این است که برجها و قلاع مستحکمی در این موضع بر پای بوده اند. گفته می شود که در این شهر که موقعیت استراتژیک جالبی داشته است هنگام حمله چنگیز خان نبرد شدید روی داده و نواده ی چنگیز در آن نبرد از میان رفته است.

دره های ککرک

دره ککرک در فاصله پنج کیلومتری جنوب شرق مجسمه های بزرگ واقع است و آب آن از چشمه سار های سرد و شفاف کوه بابا منشاء می گیرد. این دره ی تنگ و شاداب از لحاظ هنر هیكل تراشی و نقاشی در دوره های بودائی بامیان یکی از مواضع پر اهمیت به شمار می آید. در حفریات سال ۱۹۳۰ مجموعه آثار هنری آن ظاهر گردید که شامل یک مجسمه ۱۵ متری بود و یک معبد قدیمی با تصاویر دیواری و تعدادی از سموچ ها می باشند؛ قسمتی که از این تصاویر که از گزند باد و باران آسیب کمتر دیده اند و به حدس متخصصان تصویر یکی از شیران بامیان در میان آنها است به موزیم کابل انتقال یافته اند.

دره فولادی یا شهر شاهی

دره فولادی که مدخل آن مرکز حکومت شیران بامیان بود، به نام شهر شاهی نیز موسوم می باشد. موقعیت آن به جانب جنوب غرب بامیان است و قسمت بالای آن به دامنه کوه بابا پیوستگی دارد و تا چهار کیلومتری داخل دره سموچ ها و آثار عهد بودایی جلب نظر می کند و حکایت گر این می باشد که تعداد زیادی از پیران بودا در آن می زیسته اند.

چهل ستون

یکی از سموچ ها که در دیوار کبیر موجود است با سموچ های دیگر فرق دارد. بدین معنی که داخل آن بسیار وسیع است و دهلیز های متعددی توسط پایه ها و ستون های سنگی در آن از هم مجزا ساخته شده اند و به نسبت زیادی همین ستونها آن را چهل ستون نامیده اند.

حدود مساحت هزاره جات

حدود هزاره جات در اوایل زمان، با تفاوت های جزئی همان حدود غرjestان سابق بود که از ساحات مرتفع مرکزی به جانب همواری ها و دامنه های شمال و جنوب و غرب و جنوب غرب امتداد می یافت. این مساحت وسیع و سراسر بلندی و پستی که در وسط

اینجا با سه چهار کُتل مشهور به اختصار آشنا می شویم نام کُتل «اونی» به گوش بسیاری از مردم وطن ما به صفت یک کُتل آشناست. اما «اونی» نزد مردم منطقه، تنها و به مجرد یک کُتل نیست بلکه مفاهیم دیگری را نیز به همراه دارد. و یا آن سایه روشنی های از حوادث گوناگون را در خاطر آنان جان می بخشد. یعنی «اونی» زادگاه حوادث است؛ سرچشمه دریای کابل و برخاستگاه رود هیرمند.

اونی ۳۱۰۵ متر ارتفاع دارد و از نظر تشکیلات اداری مرز علاقه داری های جلریز و حکومت محلی حصه اول بهسود به شمار می آید.

دریای کابل از دامنه شرقی کُتل «اونی» آغاز می شود و با آبهای مجاور در سرچشمه پیوند می یابد و از طریق میدان بسوی کابل سیر می کند ارتفاع جناح غربی «اونی» هیرمند را به هستی می آورد. هیرمندی که بعداً به یاری جویباران و چشمه ساران دیگر منطقه به دریای بزرگ و خروشان تبدیل می شود.

در «اونی» حوادث بی شماری روی داده و نبرد های خونینی در گذشته ها به وقوع پیوسته اند و خونهای فراونی با خاک آن آمیخته گردیده، بدانسان که میتوان گفت بوته های آن بارها از خون آب خورده اند که در اینجا مجال تشریح آن رویدادها نیست. این کُتل را مقدم ترین بخش مرتفع هزاره جات یا مدخل قسمت شرقی آن سرزمین می دانند.

کُتل شیر

اهمیت و شهرتی را که «اونی» در ناحیه شرقی هزاره جات دارد، عین همین اهمیت و شهرت را (کُتل شیر) در قسمت شمال شرقی آن دارا می باشد. «شیر» در انتهای علاقه شیخ علی، یعنی در شمال غرب آن موقعیت دارد که در جانب دیگر آن دره شکاری واقع است و ارتفاع آن (۳۰۱۵) متر برآورد گردیده است، کار ساختمان کُتل شیر دره شکاری در سال ۱۳۱۲ خورشیدی آغاز و در سال ۱۳۱۷ پایان یافت و پس از آن عبور عراده جات از این راه به سوی صفحات شمال کشور ممکن گردید و با این حادثه (شیر) حیثیت نقطه اتصال دو جناح هندوکش و انتقال امتعه مورد ضرورت صفحات شمال بدن سوی هندوکش، اعتبار یک معبر اقتصادی را به کُتل شیر بخشید.

کُتل ملایعقوب

رفیع ترین کُتل در علاقه بهسود در کُتل ملایعقوب است. این کُتل حاکم نشین های بهسود و پنجاب را با هم پیوست می گرداند و شاخه ای از دریای هیرمند از دامنه ی آن عبور می کند.

کُتل حاجیگک

«البرت رابراشت» دانشمند فرانسه یی در باره ی کوتل حاجیگک می نویسد: کوتل حاجیگک ۳۳۲۰ متر ارتفاع دارد و با وجود این ارتفاع در ازمنه های قدیم این کوتل معبر کاروان هایی بوده که به سوی بامیان در

حرکت بودند. «جیولوک هایدن» در سال ۱۹۰۷ میلادی این کُتل را با اسب عبور نموده است.^(۱۷)

در روزگاران عظمت بلخ و شکوه بامیان که توجه مردم از نقاط مختلف بدین نقطه تجمع بیشتر معطوف بوده و سوداگران امتعه خود را برای عرضه به این دو مرکز داد و ستد می بردند، راه های شیر و حاجیگک اهمیت بیشتر داشت.

شاه زمان سدوزائی که در سال ۱۲۱۲ قمری برای تنبیه سکهای یاغی از هرات عازم لاهور گردید. تجهیزات و سپاهانش را از راه قندهار اعزام داشت و خود با عده ای از نزدیکانش از طریق هزاره جات و با استفاده از یکی از این دو خط رهسپار کابل شد.

امیر عبدالرحمن در جنگ چند ساله خود به منظور سرکوب مردم در هزاره جات تمام راه هایی را که به آن سرزمین امتداد داشت مورد استفاده قرار داده صرف نظر از راه های فرعی و عمده، اساسی ترین مسیر های لشکر کشی امیر بدانسو راه پلخمری، بامیان در شمال راه کابل (کُتل اونی) در شرق راه قندهار - روزگان در جنوب و راه هزاره جات - غور در غرب آن منطقه بودند. و از همین اندیشه بود که راه کابل هرات از میان سرزمین هزاره به سال ۱۳۰۱ قمری بوسیله مردم منطقه طور بیگاری احداث گردید. در مورد ایجاد این راه در کتاب سراج التواریخ گفته می شود؛ و هم در این وقت فرامین مؤکد به نام میران و بزرگان هزاره دایزنگی، بهسود، دایکندی، و مردم دولت یار در باب ساختن سرک کابل و هرات شرف اصدار یافت و به اندک زمان از حشر و ازدحام طوایف مذکور طریق وسیع همواری که عبور سپاه و توپخانه به سهولت می شود شناخته و پرداخته گشت و بالفعل به رود هیرمند و هیرود، دو پل چوبین استواری ساخته شد.^(۱۸)

دریا های هزاره جات

هزاره جات در بخش مرکزی کشور در حاکمیت کوه های رفیع و سر بر افراشته از قسمت های مرتفع این سرزمین است که بیشتر اوقات سال سطوح بلند آن پوشیده از برف است. دریای هیرمند بزرگترین و نام آور ترین دریای هزاره جات و نیز معروف ترین دریای افغانستان است که در ناحیه شرقی صفحات مرکزی به وجود می آید و در میان کوه ها و دره ها و وادی ها پرورش می یابد و رفته رفته بزرگتر و باز هم بزرگتر می شود و سرانجام به دریای عظیم و فیض بخش مسبدل می گردد. ارتفاعات ۳۱۰۰ تا ۳۵۰۰ متری جناح غربی کُتل «اونی» در فاصله ۸۰ کیلومتری غرب کابل پیدایشگاه و سرچشمه هیرمند است.

سرچشمه دریای کابل

از ارتفاعات شرقی کُتل «اونی» آبهائی سرازیر می گرد که در موضع سرچشمه با چند شاخه آب دره ها ی دیگر به هم می پیوندند و سرچشمه ی دریای کابل را می سازند. این آبهها بعد از شاداب گردانیدن وادی میدان

و عبور از تنگی لندر و گل باغ و چهاردهی داخل حوزه کابل میگردد.

- دریای لعل و سرچنگل، هستی بخش هیرود «در اینجا فقط به ذکر نام ها اکتفا می گردد».

- بند امیر و جهیل پنج گانه ی آن.

بند امیر در علاقه یکاولنگ و در فاصله ۷۵ کیلومتری بامیان واقع است. بلخاب در شمال یکاولنگ این رودخانه را پذیرا میشود و آب هجده شهر در نزدیکی مزار شریف و بلخ نیز مولود رودخانه بند امیر است.

علت عقب ماندگی هزاره جات

همین عدم امکانات دست یابی و نفوذ قدرت ها صد های پس از (هفت صد) بر سرزمین هزاره جات و بیم دولت ها از مشکلات طبیعی و سرکشی مردم آنجا از یکسو باعث جدا ماندن این منطقه از تحولات اجتماعی و سیاسی ماحول خود و انزوای آن در حصار های طبیعی کوه های شامخ گردید و از سوی دیگر سبب رشد فیودالیزم و انکشاف شرایط ملوک الطوائفی و آمدن میر های مطلق العنان به جای میر های غزنوی شد که در پرتو طبیعت دشوار منطقه بی درد سر و بلاعارض بر مردم حکم می رانند و عدم توجه نظامی های مستبد و خودکامه در ساحه وسیع هزاره جات یکی از علل عقب مانده گی آن می باشد. ادامه دارد

یادداشت ها

۱۵ - تفصیل این پیش آمد را می توان در کتاب سراج التواریخ ج ۳ ص ۶۹۸ مطالعه نمود.

۱۶ - معدن حاجیگک در ناحیه مرکزی افغانستان، مجله افغانستان ژورنال شماره ۱ سال ۲ (۱۹۷۵) چاپ استرالیا ترجمه حضرت.

۱۷ - سراج التواریخ، ج ۳ ص ۴۳۹ طبع کابل سال ۱۳۳۳ تألیف کاتب هزاره.

مجادله علیه مقاومت دوائی

مقدار و دفعات تدای در کتاب های (فرمولیر) که همه ساله چاپ می گردد، ذکر میشود و دکتوری که این کتاب های (تجارتی) را یگانه منبع قابل قبول دانسته از آن استفاده میکنند، سبب ایجاد این خطر می گردد.

مورد دیگری که برخورد ام استفاده ی تنظیم نشده از ادویه است. بسیاری از دکتوران کشور های پیشرفته با اعتقاد به اینکه ادویه تولیدی مورد استعمال وی از فابریک معتبر است و حتماً موتیرت دارد بدون اینکه تجربه ای در استعمال آن داشته باشد و یا انتسنی بیوگرامی در مورد صورت گرفته باشد، مصرف می کنند. بهترین و مؤثر ترین طرز استفاده از انتی بیوتیک ها تجزیه ی لابراتواری «انتی بیوگرام» است که با آن حساسیت میکروبی در برابر دوا ها مشخص می گردد. ولی من در طول ده سال اقامت (ری ۱۹)

سرود نان

سیمین بهبهایی



مطرب دوره گرد باز آمد
 نغمه زد ساز نغمه پردازش
 سوز آوازه خوان دف در دست
 شد هماهنگ ناله سازش
 ای کوبان و دست افشان شد
 دلگک جامه سرخ چهره سیاه
 شیزی ز جمع بستاند
 سر خویش بر گرفت کلاه
 گرم شد با ادا و شوخی ای او
 رامشگران بازاری
 چشمکی زد به دختری طنناز
 خنده بی زد به شیخ دستاری
 کودکان را به سوی خویش کشید
 که: بهار است و عید می آید
 مقدم فرخ است و فیروز است
 شادی از من پدید می آید
 این منم، پی نوهار منم
 که به شادی سرود می خوانم
 لیک، آهسته، نغمه اش می گفت
 که نه از شادیم بی نام
 مطرب دوره گرد رفت و، هنوز
 نغمه بی خوش به یاد دارم از او
 می دوم سوی ساز کهنه ی خویش
 که همان نغمه را برآرم از او

د غرب شفق

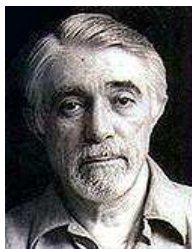
اسدالله زمیری

دا د شرق دو ینو رنگ دی چي د غرب په لمن بڼکاري
 دا د شرق تالا گلان دي چي د غرب په لمن بڼکاري
 د سپيرو مپرو په تاو کي ، هلته هره تپيره سوخی
 دا د شرق د مت قوت دی چي د غرب په عدن بڼکاري
 د باروتو تور لوگی دی، چي د شرق له کاله خپری
 د لمبو روښانه رنگ دی چي د غرب په گلشن بڼکاري
 دد جلی د او بڼکو موج دی چي بهیږی په دوناو کي
 د پا میر دسر شمله ده چي د غرب په بدن بڼکاري
 د افغان - هندو په وینو هندوکش - ایوریست غرق شول
 د کشمیر د نافی بوی دی چي د غرب په ختن بڼکاري
 د ویتنام - کوریا په تن لا د بمو نو چری خښی
 د چیچن - ایران انسان دی چي د غرب په خورلن بڼکاري
 ورغلی سره نه دی د عرب د زخم شونډی
 د تاجیک - سیلون مر زوی دی چي د غرب په درشن بڼکاري
 د راکتو قافلې دي چي رواني دي تل شرق ته
 دا دوینو تور امیل دی چي د غرب په گردن بڼکاري
 د جنگ اور باندی نی جور کر، له دنیا خینی دوزخ نن
 د گناه نه ډک جنت دی چي د غرب په وطن بڼکاري

نوای شعر درنی

تقدیر

نادر نادرپور



آزرده از آم که مرا زندگی آموخت
 آزرده تر از آنکه مرا توش و توان داد
 سوداگر پیری که فر شونده ی هستی
 کالای بدش را به من، افسوس، گران داد
 گفتم که زبان در کشم و دیده ببندم
 دیدم که دریغ! نه مرا تاب درنگ است
 وه کز پی آن سوز نهان در رگ و خونم
 خشمی است که دیوانه تر از خشم پلنگ است
 خشمی است که در خنده ی من، در سخن من
 چون آتش سوزنده ی خوشید هویداست
 خشمی است که چون کیسه ی زهر از بن هر موی
 می جوشد و می ریزد و سرچشمه اش آنجاست
 من بندی این طبع بر آشفته ی خویشم
 هم در غم مرگ است و هم آسوده دل از مرگ
 هم رسته ز خویش است و هم از خویش رها نیست
 با من چه نشینی که من از خود به هراسم
 با من چه ستیزی که من از خود به فغام
 یک روز گرم نرمتر از موم گرفتی
 یک روز اگر چنگ دلم ناله ی خوش داشت
 امروز به ناخن مخراشش که خوش است
 یک روز اگر نغمه گر شادی من بود
 امروز پر از لرزه ی خشم است و خروش است
 گر زانکه در این خاک بمانم همه ی عمر
 یا رخت اقامت
 ببرم از وطن خویش
 تقدیر من اینست که آرام نگیرم
 جز در بن تابوت خود و در کفن خویش



چهار بیتی هایی از نور الله وثوق

حنای بی رنگ

دل من با شما جنگی ندارد
 به دست دیده اش سنگی ندارد
 به حق قطره قطره خون عاشق
 حنای تان دگر رنگی ندارد

بحر حیرانی

شنو از سینه مان سوز دعارا
 بیاموز از دل عاشق شنارار
 گمان من به دست کم گرفتی
 نگاه تنب خون گرم مارا

ارغنون باد و باران

پرتو نادری

ای دو چشمانت بهاران امید
 بی تو غم در رگ رگ جانم دوید
 شب مرا اندیشه ء سوزان تو
 غرق سازد در دل توفان تو
 در نهادم فتنه ها انگیختی
 باده غم در دل من ریختی
 بعد از این باید بسوزم من خوش
 از چه کردم در دل توفان خروش
 چشم در چشمان من تا دوختی
 باورت ناید که جانم سوختی
 شب خیال تست در چشمان من
 ای غم تو در دل و در جان من
 غنچه سرخ بهارام تویی
 ارغنون باد و بارانم تویی
 لحظه های من زیادت دلپذیر
 من از آن در لحظه ها خود اسیر

اهدا به کودکان معصومیکه عزیزان
 شان با بی نهایت بی رحمی جان های
 شانرا از دست داده، روزانه قربانی
 سیاست های شوم میشوند .
 آری به آن کودکی مظلومی که با مهر
 و عاطفه مادر و پدر برای همیشه وداع
 می کند !
 دوکتور شهیر نثاری:

شهر یاسی

شهر

قیای سیه بتن کرده

و ساکنانش را

هنگامه گریز، گریز است

و روز، روز عزا

سخن ز امن نیابی

سرود درد است، درد

و کودکان همه

مایوس و ناامید

با صد هزار دهره در انتظار مرگ

اجساد مادران بخون خفتگان

خویش

در بین مردگان

دنبال می کنند

دنبال می کنند...

کلی بر کورنا پدای یک هنرمند



فضل احمد ذکریا نینواز

شاگردانی نیز تربیه کرد. از نخستین شاگردان او یکی هم حسین دنواز بود که با کمپوز نینواز بنام: بیا بریم قالین بیافیم سوی آقچه... به اشتهار و معروفیت رسید. پس از او هنرمندان دیگر از او بهره ها یافتند، مثل استاد مهوش، اکبر رامش، احمد ظاهر، هنگامه، و شماری دیگر...

نینواز حشر و نشرش را منحصر به هنرمندان کشور ساخته بود او با هر کسی که از هنر موسیقی مایه یی داشت می پیوست و با او می آمیخت.

هر گاهیکه هنرمندان، موسیقی شناسان و رامشگردان سرزمین هنر پرور هندوستان به دعوت مقامات فرهنگی و هنری به کابل می آمدند نینواز تنها کسی بود که آنان را در خانه اش پذیرا می شد و با تحفه ها و هدایا و برپایی بزم های طرب و موسیقی از آنان صمیمانه قدر شناسی می کرد.

و از همین جا بود که با صاحبان وجد و حال میانه یی پیدا کرد و چی بسیار که بعضی از شبها را در خانقاه ها به صحیح می رساند.

آنچه بیش از همه نینواز را محبوب ساخته بود، بدله گویی ها، خوش زبانی ها و مجلس آراییی های او بود که دیگران را مجذوب و مشتاقش می ساخت و مهرورزی به دیگران خصوصیت خاص او بود.

همه آنانی که او را می شناختند و خوب می شناختند می گویند او نبضی گرم و تپنده و دلی حساس و آکنده از محبت و شور وطن و مردم داشت.

هم از این رو که به نحوی در برابر فشار های پدر و آمیختن با موسیقی مقاومت کرد و ترجیح داد که تا آخرین لحظه از زرق و برق، نام و نشان خاندانی پدرش چشم ببوشد و هم با خواندن آهنگ هایی از این غنط، این علاقمندی را برملا ساخت. چنانکه آهنگ فلکوری و حماسی میریچه خان را که یکی از سر سپرده گان راه آزادی وطن در جنگ دوم افغان ها با انگلیس بود، به شیوه و طرز شاه کوکو جان کمپوز کرد و خواند...

نینواز دلی داشت هنرمندانه، لطیف، بی غبار و دور از هر آرایش و کدورتی. مثل آسمان بهار و گاه بی اختیار با آهنگ غم انگیزی که ساخته بود و زمزمه می کرد در دنیای رویا هایش فرو می رفت و ساعت ها از خود بیگانه می بود و گاه می گریست و به سختی می گریست، با این همه او واقعاً هنرمند بود با روحی سرشار از زلال عاطفه و احساس و (روی ۱۴).

نخستین را در لیسه استقلال بسر آورد و از فاکولته حقوق و علوم سیاسی فارغ التحصیل گردید. از ماه ثور ۱۳۴۱ تا قوس ۱۳۴۵ مشاغل حساس دولتی را در داخل و خارج کشور به دوش داشت. تا آنکه در سال ۱۳۵۳ برای انجام وظیفه به وزارت اطلاعات و کلتور وقت معرفی شد.

پرداختن او به موسیقی از آوان آموزش او در مکتب می آغازید: در میله های صنفی، خوش نشینی های دوستان و حلقه گرم هسلان؛ و بدینگونه آشنایی او از موسیقی فزاینده تر می شد تا آنکه در جمله ی شاگردان استاد هاشم درآمد.

استاد هاشم نه تنها فضل احمد جوان را به هنر آشنا ساخت، بلکه رموز و دقایق دنیای شگفتی آور موسیقی را بر او آشکار نمود. نینواز پس از مدتی شاگردی، دوازده تال طبله و همینگونه پنجاه تا شصت راگ را از استادش فرا گرفت.

هیچنان با آرمونیه آشنایی یافت و به استشهاد دوستانش بار اول اکوردیون را فرا گرفت و به نوا آورد.

پیوند یافتن نینواز با موسیقی پیوند های او را با دیگران برید. او با خرابات و خراباتیان آمیخت، در برابر اهل ساز و طرب زانو زد، با سازها همساز شد، و با نئی همآواز گردید و چنان با خراباتیان آمد و شد داشت و این علاقی به نحوی بارور گردید که به شادی های شان لبخند می زد و در غم های شان می گریست.

او آتی هم به رویش نیاور که چگونه فضل احمد ذکریا مردی که پدرش زمانی وزیر بود و به اصطلاح آن روزگار خاندانی محسوب می شد و خود شغل عمده ی دولتی داشت، بیاید بدون آنکه باکی داشته باشد و با سازنده ها سر و کار دارد و ارابه موتزش در جویچه های متعفن بند می آید و بوت ها و لباس های فاخرش در انبوه گرد و خاک آن آلوده می گردد.

او نه تنها خود ننگ زمانه را زیر پا می گذاشت و می رفت بلکه بدینگونه نوا سر داده بود و می خواند که: بیایید! بیایید! به میدان خرابات! و بدین سان پیوند یافتن او با موسیقی و اهل طرب خشم و عتاب پدر را برانگیخت و چنان برانگیخت که پدر او را بخاطر سازنده شدن و سازنده بودنش از خود راند و مهر پدری اش را از او باز گرفت و پیوندش را از او برید.

نینواز از همان آغاز با رادیو همکاری داشت. او نه تنها آواز خواند، ساز نواخت و آهنگ ساخت، بلکه

از کجا بیاغزیم و از کدام کلمه یی؛ وقتی که از هنرمندی بگویم و از شهیدی. مردی را که فرستاده سرزمین رنگین هنر و باغبان گل غنچه های عطر بیسز موسیقی بود به سفارت مرگ فرستادند تا هنرش را نسفی کرده باشند و شخصیت هنری و کمال یافته اش را.

اما... ای شهید!

تو در آرمگاه ابدیت آرام بخواب که اگر دژخیمان هستت را بریاد دادنده اند، چی باک که هرگز نتوانند چار چراغ پر لؤلوی هنرت را درهم شکنند.

تو شهید راه هنری و این افتخار است.

هرچند که شهادت هنرمند نهایت دردناک است.

xxx

بر جاده زنده گی که بنگری رونده گان زیادی گام بر می دارند و در میان این رونده گاه جز تنی چند شاید هنرآفرین ها باشند و جز شماری اندک خلاق و هنرمند نمی توانند بود.

و نینواز از شما رونده گانی بود که هنرآفرین بود و خلاق، با استعداد و توانایی شگرف و دستی دراز و بخشنده و دلی بزرگ و مهربان.

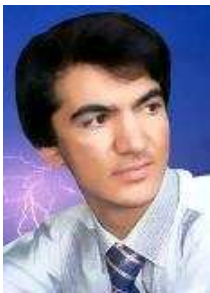
همه ی آواز خوانان، آهنگسازان، هنرمندان و استادان موسیقی ما هم آوزاند که: نینواز استعدادی شگرف و ذوقی لطیف داشت. او در همه حال و با همه هنروران همسان و بی ریا بود و دور از رقابت عقب گرایانه؛ و این برای آن رونده گانی که در جاده زنده گی گام می گذارند واقعاً مزیتی است و هنری.

و نینواز همه سالهایی را که زیست همین گونه زیست، با هنر خلاق. با آنکه او مدت ها در مشاغل دولتی کار کرد، ولی هیچگاهی این بعد، یعنی شغل اصلیش بر هنرش سایه نکرده و او را از راه بدر نبرد.

فضل احمد ذکریا مشهور به نینواز در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در یکه توت کابل زاده شد. آموخته های

چند کوچه دورتر

حسیب شریفی



- او ره چه می کنین اندیوالا که دیروز ریحانه به طرفم چشمک زد، از هو وقت تا به حال به خود نیستم. هر سه با هم خندیدیم و وارد صنف شدیم.

ساعت یک بعد از ظهر باز وقت آن رسیده بود که از آن کوچه بگذرم، کوچه خیلی زیبا شده بود، برگ ها سرک را پوشیده بودند. فصل پاییز هم زیبایی خودش را داشت، برگ ها، درختان، آب جویبار و چند تا ماکیانسی که هر روز من از این کوچه با آنان بر خورد می کردم با من آشنا بودند، به خیالم می آمد وقتی من از این کوچه می گذرم برگ هایی که از درختان به حویلی آن ها می ریزد حتماً پیام می دهند که من آمده ام و او هم باید بیاید لب دروازه.

آه امروز چه چیزی می دیدم، انگشتم را دندان گرفتم و دهانم هاج و واج مانده بود، یکبار متوجه شدم که سنتگ و قلدر کوچه با تفنگ ساچه بی اش از آخر کوچه نمایان شد، هر چه زود تر راهم را چپ کردم و آن جا را ترک گفتم.

امشب بر خلاف شب های دیگر در خانه آرامش حکم فرما بود، پدر و مادرم با هم دعوا نداشتند، بوی پلو اشتها را تحریک کرد. دختر همسایه مرا خیلی دوست داشت، هر وقت در یک مرتبان (ظرف شیشه ای) برایم چاشنی و ترشی می آورد، پس از آن که نان شب را خوردیم، داستان داوود گوژ پشت و چند داستان دیگر از صادق هدایت را خواندم و به خواب رفتم.

آن شب چه خوابی دیدم، کاش شب به پایان نمی رسید و من از خواب بیدار نمی شدم.

بیرون باران می بارید و صدای رعد و برق دل آسمان را پاره می کرد. او از باران گریخته و به خانه ی ما پناه آورده بود، شالش را به دور گردنش پیچیده بود و خرمن موهایش را بر شانه هایش ریخته بود، نزدیک من آمد، بی آن که چیزی بگوید پهلوی من قرار گرفت و خودش را در پتوی من پیچاند، گرمی نفس هایش را احساس کردم، سرش را به سینه ام گذاشت و دستانش را به دور گردنم حلقه کرد و آرام خوابید.

صدای شکستن شیشه خوام را برهم زد، وارخطا از جام پریدم دیدم کسی نیست و شیشه ی مقابلم شکسته است، بیرون شدم ببینم شیشه را کی شکسته است؟ سنگ گولک بچه ی همسایه شیشه را شکسته بود.

در چند لحظه اندوه ناشناخته بی بر دلم سنگینی کرد و خیلی خسته و پریشان از خانه بیرون شدم، رفتم تا با دوستانم بروم گردش، آن روز تعطیل بود. هوا آفتابی بود و نسیم خنکی می وزید. من عباس، هاشم و نور احمد رفتم به باغ کاکایم، آن جا منظره ی خوبی بود، باقی برگ های درختان یگان یگان به زمین می نشستند. هاشم یک شعر تازه سروده بود آن را به خوانش گرفت و ما گوش کردیم، نور احمد هم از دوستش قصه کرد. من حال خوشی نداشتم حس کنجکاوای هاشم را وادار ساخت تا از من بپرسد چرا امروز نا خوش هستم، (روی ۱۵)

ی صادق هدایت را شروع کردم به خواندن، چند سطر از داستان داوود گوژ پشت را خواندم، بدین جا رسیدم که: «او فکر می کرد، می دید از آغاز بچگی خودش تا کنون همیشه اسباب تمسخر یا ترحم دیگران بوده.»

سر و صدای پدر و مادرم نگذاشت بقیه داستان را بخوانم، حیران بودم چرا همیشه بر سر موضوعات کوچک این دو دعوا می کنند. کتاب را به گوشه یی پرتاب کردم و رفتم به اتاق خودم. بالشت را زیر سرم گذاشتم و آرام کردم، وقتی چشمام را باز کردم که آفتاب پاییزی از پنجره داخل اتاق تابیده بود. شاید آمده بود تا مرا بیدار کند، دلم می گفت امروز حتماً گپی است که من باید خبر شوم، احساس بی حالی می کردم به فکر رسید که شب نان ناخورده به خواب رفته ام، به اتاق نظر انداختم همه چیز نامرتب بود، چند تا کتاب از قفسه ی الماری به زیر آفتیده بودند، عکس هایم هم از آلبوم پراکنده شده بودند، ندانستم کی آمده و این همه خرابی کرده.

کست (نوار) را در تیپ گذاشتم و خودم بیرون شدم، صدایش کم کم به بیرون می رسید فرهاد دریا می خواند:

یک رفیق دستگیری در جهان پیدا نشد

تا به پای قصر شیرین نعش فرهاد آورد

محیط دانشگاه هم عجب جایی است، گاهی اوقات فکر آدم به موضوعات مختلفی برخورد می کند، آن روز رفتم نزدیک هاشم، عباس، و نور احمد، نمی دانم چه بحثی داشتند، با آمدن من از جا های شان برخاستند و به طرفم آمدند. بعد از احوال پرسی خواستم بدانم بر سر چه بحث می کردند.

هاشم دستی به موهایش زد، عینکش را جابجا کرد و گفت:

- من می گویم هر پدیده ی ادبی اگر در آغاز با دشواری هایی از قبیل پذیرش و یافتن جایگاه در پهلوی سایر رشته های ادبیات مواجه می شود اما رفته رفته جریان پیدا خواهد کرد و پیروان زیادی خواهد داشت؛ اما عباس با من موافق نیست و می گوید شعر سپید اصلاً مخاطب ندارد، من که تقریباً با نظر هاشم موافق بودم از نور احمد پرسیدم نظر تو چیست؟

دیدم او از این موضوعات سر در نمی آورد، با خنده مسیر موضوع را تغییر داده گفت:

باز هم از همان کوچه گذشتم این بار دلم لرزید، ساعت از یک بعد از ظهر گذشته بود. به اطرافم نگاه کردم کسی نبود، ملای مسجد گفته بود: «دروازه ی کسی ره سیل نکنین که گناه داره» اما من باز هم سیل کردم و بار دیگر مرتکب گناه شدم، این سومین بار بود که گناه بزرگ می کردم، آخر چه کنم او هم مرا نگاه می کرد. وقتی به پشت سرم سیل می کردم او مرا با نگاه هایش تعقیب می کند.

به لب دریا که رسیدم دلم شد خودم را به دریا بباندازم و خود را از این همه رنج خلاص کنم اما نتوانستم، دلم به مادرم سوخت که در روز مرگم داد و اوایلا سر می دهد و زن های خویش و قوم و همسایه ها نیز با او یکجا گریه خواهند کرد.

با برادرش رو برو شدم، او سنگ و قلدر کوچه بود. با تفنگ ساچه بی اش چند تا گنجشک را شکار کرده بود و با غرور، سنگین سنگین راه می رفت، به طرفم چپ چپ نگاه کرد و از کنارم رد شد. به قدم های سرعت بخشیدم، فکر کردم شاید تعقیب کند وقتی از او دور تر شدم تقریباً دویدم.

شام سه شنبه باز هم از همان کوچه گذشتم، این بار تفاوت داشت، دروازه بسته بود و از خانه ی شان صدای ساز بلند بود، دلم شد که داخل شوم و ببینم چه خبر است اما نمی توانستم، باز به قدم هایم سرعت بخشیدم، برگ ها زیر پایم خش خش صدا کردند.

هوا تاریک می شد، وقتی به لب دریا رسیدم دو سگ یکی سیاه و دیگر سفید سر راهم خوابیده بودند، پیش از آن که به سگ ها برسم از راه آمده دوباره برگشتم، از سگ خیلی می ترسیدم. یک سال پیش به یادم آمد؛ برادر بزرگم را یک سگ دیوانه گزیده بود بعد از چند ماه مرد و مادرم همراهی زن های همسایه خیلی گریه کردند، من کمی دلم سوخت مگر چشمام آب نداشت که بریزد.

ساعت ۶ شام به خانه رسیدم، صدای گریه ی فرزاد و محمود شنیده می شد نمی دانم امشب باز بر سر چه یکدیگر خود را پرت و پوست کرده بودند. رفتم یک گیلان آب نوشیدم بعد به بالش تکیه کردم و در فکر آن شدم امشب آنجا چه خبر باشد، چرا صدای ساز بلند بود. به پرسش هایم پاسخ نیافته بودم که مادرم پرسید:

- باز چه گپ است او کله کته؟

خود را به کری زدم و کتاب "زنده به گور" نوشته

چند سخن در باب ...

سخن شد داغ دل چون شمع، از آتش زبانی ها
معانی مرد، در دوران ما، از سکنه خوانی ها
(بیدی)

سکنه خوانی، یعنی نادرست خواندن جمله، غلط خواندن، سخن بی معنی و بیهوده گفتن یعنی معنی در عصر ما از بیهوده خوانی ها و حرف نادرست گفتن ها، رخت بسته است. گاهی بجای دهن و زبان، لعل افزار بیان سخن بکار برده شده است. در بیستی از بیدل:

سخن ز لعل تو گوهر آراء، نگه ز چشم تو، باده پیمان صبا ز زلف تو، رشته بر پا، چمن ز روی تو، گل بدامن یعنی سخنی که از لب و دهان تو می برآید، مانند گوهر است و نگاه چشم تو آدم را مست می کند و چمن از بهار حسن تو گل بدامن شده است. گاهی (حرف) هم به معنی سخن بکار برده شده است:

به حرف آمدی و، زخم کهنه ام، نو شد
به حیرتم چه نمک بود، گفتگوی ترا
(بیدل)

سخن عشق و سخن دل: عاشقانه سخن گفتن و ابراز عشق و محبت کردن. یعنی سخن عشق، با زبان، بیان نمی شود:

سخن عشق، نه آنست که آید به زبان
ساقیا می ده کوتاه کن این گفت و شنود
(حافظ)

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست
سخن شناس نه ای، جان من خطا اینجاست
(حافظ)

سخن گشاده: یعنی، سخن بی پرده، روشن، باز و آشکارا:

گفتم که: بگو سخن گشاده
گفتا که: رسید، آن فلانی

(مولانا)

سخن حق و از بهر حق گفتن: یعنی، سخن خدا را گفتن، از توحید سخن گفتن، حقیقت را بیان کردن.

سخن کز بهر حق گویی، چه عبرانی، چه سربانی
مکان کز بهر دین جویی، چه جابلسا، چه جابلقا
(سنایی)

یعنی سخن خدا، زبان مخصوص ندارد و با هر زبان می توان آنرا بیان کرد و گفت. همانطور که دین خدا، مکان معین ندارد، و به هر جا (در شرق و غرب، در دیر و کعبه و صومعه و بتخانه) میتوان آنرا جستجو کرد و یافت.

پایان

(هالند - مارچ ۲۰۰۷)

مصونیت در برابر امراض عفونی توسط واکسیناسیون

Puutiaistulehdus التهاب کنه

واکسیناسیون مهاجرین مقیم فنلند

در فنلند برای پناهندگان سهمیه ی، تمام افراد پناهجو که برایشان پناهندگی اعطا شده و استثنا برای زنان باردار و کودکان که از فنلند درخواست پناهندگی نموده اند خدمات این سازی توسط واکسین ارائه می شود. چنانکه اطلاعات مهاجر در زمینه ناقص باشد برای مهاجر یک برنامه فردی واکسیناسیون طرح و مصونیت حداقل یا سطح پایه تضمین می گردد.

در صورت نبودن اطلاعات فردی و یا مشکوک بودن به دریافت واکسین کیفیت پایین، برای فرد برنامه واکسیناسیون از ابتدا به گونه ی ساخته می شود که فرض شود شخص مورد نظر هیچ واکسین دریافت نه نموده است. برای افراد بزرگسال که تا حدی واکسن شده اند و یا هیچ واکسینی دریافت نه نموده اند، واکسینی که در برابر دیفتری، کزاز و فلج ائینی می بخشد، تزریق می گردد. کودکان نیمه واکسینه یا هیچ واکسین نشده توسط سرعت بخشیدن به برنامه واکسیناسیون به ساحه برنامه این سازی ملی شامل می گردند.

واکسیناسیون مسافری یا گردشگران

ایمی که از طریق واکسیناسیون در برابر بیماری های عفونی حاصل می گردد یا تاثیر آن یک عمر طول می کشد یا باید واکسیناسیون به طور مرتب تجدید شود. بنابر قاعده ی کلی که امروزه حاکم می باشد، مسافری یک الی دو ماه قبل از سفر به کارمند حرفه ای بهداشت به ارتباط شود تا امور واکسیناسیون تنظیم گردد.

در فنلند واکسیناسیون اولیه توریست شامل واکسن کزاز (kurkkumätä)، دیفتتری (jäykkäkouristus) و در صورت لازم سرخکان، اوربون، سرخچه (MPR) و فلج اطفال (polio) میباشد. هنگامی که مسافر فرد بالغ باشد کامل بودن واکسیناسیون اولیه بررسی و در صورت ضرورت یادآور آن واکسین تجویز میگردد. همینطور در قسمت مسافری کودکان و جوان بررسی میشود که آیا واکسیناسیون مطابق برنامه عمومی واکسیناسیون در فنلند را دریافت نموده اند یا نه؛ در صورت لزوم مکمل سازی واکسیناسیون یا سرعت بخشیدن این سازی اجرا می گردد.

توصیه های واکسیناسیون از کشوری به کشور دیگر بر اساس شیوع بیماری متفاوت است. واکسین های توصیه شده برای تمام مسافری به سفر افغانستان عبارتند از دیفتتری و کزاز (dT) + سرخک، اوربون، سرخچه (MP) + هیپاتیت A (HAV). بر اساس ارزیابی ریسک واکسن هیپاتیت B (H BV) و (روی ۲۰)

واکسیناسیون بخش مهمی از مراقبت های صحی و بهداشتی اطفال و بزرگسالان بوده که در برابر بیماری های عفونی ایجاد ایمنی می کند. برخی از بیماری ها توسط واکسیناسیون ریشه کن شده که می توان گفت بیش از هر نوآوری دیگر طبی واکسین ها توانسته اند، درد و رنج انسانی را در جهان کاهش بدهند

واکسیناسیون چیست؟

میکروب های بیماری زای ساری در داخل محلول ها به شکل غیر فعال قرار داده می شوند که با داخل ساختن آن در بدن انسان یا حیوان در مقابل آن بیماری، مصونیت از جانب انسان یا حیوان ایجاد گردیده و مانع در برابر تولید مرض می گردد. این میکروب های غیر فعال شده (باکتری ها، ویروس ها و ...) از طرف آنتی جن ها مورد حمله قرار گرفته ساختمان هایی به نام آنتی بادی ایجاد می کند که در برابر همان مرض مقابله نموده و این حالت سبب ایجاد مصونیت در بدن می گردد. به این صورت مصونیت لازم را که ممکن است حتما بهتر از مصونیت بدست آمده توسط عفونت فعال بدون علامت اذیت کننده و خطرناک بیماری بدست بیاوریم.

ایمی فعال با وارد نمودن واکسین به روش مناسب در بدن تولید میشود. اگر چه اکثراً واکسین با سوزن تزریق میشود، امکانات دیگری نیز وجود دارد. برخی از واکسن ها را می توان از طریق دهن به صورت محلول و یا کپسول تطبیق نمود. همچنان در حال حاضر واکسیناسیون از طریق غشاء مخاطی فعالانه در حال بررسی قرار دارد: احتمال می رود که در آینده واکسین به شکل اسپری جایگزین واکسین های تزریقی فعلی شود.

برنامه عمومی واکسیناسیون در فنلند

در فنلند بیمارستان های ولادی نسایی و بخش مراقبت های طفل و مادر توسط برنامه واکسیناسیون از بیماری های مختلف کودکان زیر سن مکتب، با تجویز نمودن واکسین های مختلف جلوگیری می نماید. بعداً اثر حفاظتی واکسین ها را توسط تجویز نمودن واکسن ها در مکتب برای سنین ۱۴ - ۱۵ سال بهبود می بخشند. این برنامه ی واکسیناسیون کودکان متشکل از واکسن های زیر است:

رجوع به جدول در روی ۲۰

مصونیت بیشتر توسط واکسن های تکمیلی برنامه واکسیناسیون دریافت می شود:

Haemophilus influenzae فیلوس آنفلوآنزا

Hapatiti A ja Hepatiiti B هیپاتیت ا و هیپاتیت ب

Vesirokko چیچک

Kohdunkaulan syöpä سرطان دهانه رحم

گلی بر گور نا پیدای یک هنرمند

آکنده از لطافت و صفا و چنین روانی که گاه همچون نیشان نمزده و آستان اشک می گردید، زمانی چنان آهنگ های مستانه بی می ساخت و چنان شکفته می شد که خمخانه ها را به جوش می آورد که مستان، مستی را از او به نسیم می بردند، تنها از آن هنرمند می توانست بود.

او کمپوز می ساخت؛ بی اختیار، با الهام به تصادف و هنرمندانه، و در سطوح فراتر از حالات عادی، مثل شاعری که شعری در مشیمه ی ذهنش نطفه می بندد و بر دامن کاغذی می ریزد و به سان هر هنرمند دیگری که خیره ی هنرش در روانش ته نشین می شود و به قوام میرسد و با توفان حادثه های درونیش پیوند می یابد و به بیرون چون سیلابی خروشان جاری می گردد. کمپوزی در ذهنش گل می کرد. بر تار های دماغش مترم می شد و دل و دماغش پر از شعر میشد و سرشار از موسیقی و آهنگ.

و چه بار های فراوانی که آهنگ هایی به هینگونه ساخته به مجرد برخاستن از خواب، از امتداد ظنن هارن موتر و از برخاستن صدای پنتوس که آهنگ معروف زم، زم را از هین صدای پنتوس ساخته است. (از گفته ها و خاطره های استاد مهوش) و از این گونه آهنگ های او که ساخته و مستانه ساخته کم نیست. بیشترین و بهترین آهنگ های احمد ظاهر، استاد مهوش، احمد ولی و هنگامه از آن نینواز است. و حتا آهنگ شنیدنی استاد اول میر بنام (ستاد سترگو بلا واخلمه...) نیز از او بود...

نینواز همیشه امیدوار بود و نسبت به حالات و موقعیت های دشوار عقب گرد نمیکرد. به همین سبب فرصتی که آهنگ می ساخت و بازده هنرش را پیشکش می نمود، به شاگردانش می آموخت که مثل او همچنان پایدار باشند.

او برخلاف آهنگ سازان دیگر که از روی شعر آهنگ می سازند کمپوزی می ساخت سرشار از کشش و شور و شگفتی و آنگاه که آهنگ استخوان بندی لازم را یافته بود می گفت تا شعری فرا خور آن دریابد و چه بسیار که خود به ارتجال نظمی می سرود و تصنیفی می ساخت. (از خاطره های خائمش)

در سال ۱۳۵۷ که دیپارتمنت موزیک در اکادمی سارندوی تاسیس یافت از نینواز نیز خواسته شد تا در آنجا موسیقی را سر و سامانی بدهد و او بیدرنگ پذیرفت و پس از یک ماهی که در آنجا گذشتاند و کار هایش را بسر رسانید بار دیگر او بود و خانه اش و شاگردان شهرت یافته و مشق های مداوم کمپوز هایش که هر کدام آهنگ روز بود و غوغاگر و زمزمه ساز خانه ها و کاشانه ها.

اگر سخن را فرا تر بکشایم و در معیار های

مشخص تری نینواز را به بازشناسی و قیاس بگیریم، شاید بتوان گفت که نینواز واقعاً خود مانند فانوسی بر فروغ نور می افشاند و راه را بر دیگران بر شاگردانش روشن می ساخت. او نه در پی شهرت بود و نه افتخار. او بدون حتا اندک ترین چشم داشتی به هنر می آمیخت. با آهنگ و کمپوزی که او می ساخت هنرمندی و آواز خوانی پر آوازه تر می شد و شهرتش بیشتر گل می کرد.

با آنکه نینواز در میان آنانیکه در ساخت آهنگ دستی داشتند درخشید و خوب درخشید و با هنر موسیقی پیوندی نزدیک یافت با این همه هیچوقت هنرش را به سان متاع فروشی عرضه نکرد و به بازارگانی آن نپرداخت. چنانکه حدود بیش از شش صد آهنگ ساخت و پیشیزی هم از آن باز نستد.

تا آنجا که می توانست شاگردانی را پرورده ساخت و استعدادی را که میسر میشد ستایش میکرد و همواره در جستجوی استعداد های نو و یافت های تازه بود.

بگذار گفته شود که اگر نینواز در کنار ما نیست و از آن ما نیست، که نی واره " کمپوز هایش نوازشگر گوش ها و روانهای ما باشد و اگر صدایش را که می خواند: " حال دلم به کی گویم. کجا روم... " نمی شنویم و اگر برای آواز خوان های ما کمپوزی نمی سازد و با اگر او مثل احمد ظاهر جایش را برای همیشه خالی گذاشت و مثل احمد ظاهر سپند آسا سوخته و خاکستر شده و دودش از آتشدان دلها برخاسته و خاطره ها را با خود انباشه است نامی جاودانه و نامی شناخته شده و افتخار آمیز برای خودش در حلقه " موسیقی شناسان نواگران و نوپردازان بر جای گذاشته. با جانمایه " زنده گی پرورده شده و بالنده گی یافته و از هین جاست که اگر نینواز را دست مرگ که باور هم نمی تواند شد از میان ما ربوده، اما هنرش درخشنده است و کسانی را نیز به درخشنده گی رسانیده: احمد ظاهر را، احمد ولی را، استاد مهوش را، هنگامه را و شمار دیگر را.

بر هر چمنی و هر گلزمینی فراوان گل و سبزه می روید و چه دشوار است از آنجا گل عطر آگینی را فراهم کرد که دیر تر پژمرده شود و عطرش جاودانه بماند و هنرمند بدین گونه است و چه دریغ و تأسف که گاه دستی می آید و گلی را از شاخه جدا می کند و پایانی بیرحمانه سر و دست سبزه بی را با آشوب لگد لیده می سازد چی میتوان کرد و چی می توان گفت. از کی می توان باز جست و باز خواست؟

ما امروز تنها پشتهاره اندوه جگر خراش و فرساینده ی مرگ و نبود نینواز را بر شانه نداریم، اندوه و درد فراوان زن و مرد، پیر و جوان، دانشمند و هنرمند و شمار دیگر نیز بر احساس و روان ما سایه ی سنگین را هموار ساخته است، زیرا دستانی که در هر گام شخم نیستی میزد و مرگ می آفرید و در آن سرمای استخوان سوز که همه از درد، از اندوه، از اشک و اضطراب دندان

روی جگر گذاشته بودند، نینواز نیز در گام این ازدها دم فرو بست و دم نزد.

و اگر ما از نینواز، از هنر او، از زندگی و مرگ او که مثل دیگر مرگ ها نبود دم می زیم، این دم زدن چه دردی را دوا میکند و چه کاری را سامان میدهند؟ و حالا که روی بر میگرددانی و به عقب می نگری گردیدای را می بینی که همه " قیافه ها را از هیئت انداخته و در این میان از هر درخت برگی افتاده و میوه بی و از هر ستیغ پاره سنگی.

نینواز نیز به سان گلی در هجوم باد پراکنده شد و با ناپیدا ها آمیخته و زنش و دو فرزندش - یکی دختر و یکی پسر - از او باز مانده و بازماندگان او در سوگش به جای دسته گلی که بر گورگاه ناپیدای او بگذ آرند، دستمالی پر از اشک را در دست می مالند و می فشارند.

ما هم جز اشک و جز آهی که از آتشدان سینه، سوزناک و غم انگیز می کشیم چی کار دیگری میتوانیم بکنیم، در حالیکه او دیگر نیست و دیگر بر نخواهد گشت.

نینواز هنرمند، هنردوست و هنرشناس و نینواز آهنگساز چنانکه هر چیز به سوی آینده میکوچد و راه به سوی آینده میرد، نام نینواز و کمپوز های او همچنان با سده ها سفر خواهد کرد و نسل های آینده آهنگ های او را زمزمه خواهند نمود و زمان نامه ی موسیقی ما نام او را در سینه ی خویش خواهد داشت. جاودان و همیشه.

معنای لنوی سماع

که باین اشکال در آمده سپنسر تعبیر بس لطیف دارد. می گوید تمام طبیعت از ضربات قلب تا اهتزاز سیم ساز، از توج نور و صوت و حرارت تا جزر و مد دریا، از توقیت تناسل حیوانات تا حرکات ثوابت و سیارگان، از تناوب شب و روز تا توالی فصول همه موزنست « تاریخ فلسفه و بیل دورانت »

عشق در پرده می نوازد ساز

عاشقسی کو که بشنود آواز؟

همه عالیم صدای نعمه اوست

که شنید این چنین صدای دراز

۷- روضة الاسماع ص ۸

۸- سید احمد رفاعی یکی از عرفای بزرگ است

که رئیس سلسله رفاعیه می باشد و در سال ۵۸۷ وفات یافته

۹- کشف المحجوب طبع سمرقند ص ۴۶۶

۱۰- شرح تعرف ج ۴

۱۱- عوارف المعارف باب ششم ص ۱۴۵

۱۲- التصوف فی الاسلام عمر فروخ دکتور

فلسفه (طبع بیروت)

چند کوچه دورتر

ظفر

سر و آخر ندارد!

فضل الرحیم رحیم

من سر دردی را بهانه ساختم و رفتم تا برای چاشت آمادگی بگیرم.

به خانه ی کاکایم داخل شدم دیدم زن کاکایم آش پخته کرده است و نیلوفر دختر بزرگش او را همراهی می کند.

یکجایی با دوستان آش را خوردیم و بعد هر کس رفت بی کارش. من ماندم و حال پریشانم، این جا یا خانه ی ما بیست دقیقه فاصله داشت، آن کوچه باز سر راه من قرار می گرفت. خواستم کمی دیر تر از دیگر وقت ها از آن کوچه گذر کنم، دقایقی با نیلوفر دختر کاکایم صحبت کردم تا شام شد بعد آهسته آهسته قدم برداشتم و در حرکت شدم تا وقتی که از حویلی بیرون می شدم نیلوفر نگاهم کرد.

به آن کوچه که رسیدم کوچه حال و هوای دیگری داشت، باز صدای ساز از همان حویلی بلند بود، چند دروازه دورتر از آن حویلی خانه ی هاشم شان بود. امشب در کوچه بیروبار بود و مردم هم در رفت و آمد، هاشم هم با چند تن از بچه ها نزدیک چاه آب قصه می کردند.

وقتی هاشم مرا دید به طرفم آمد و پرسید:

- سلام کجا روان هستی، امروز چرا جگر خون بودی؟

من بی آن که پاسخ او را گفته باشم پرسیدم امشب در کوچه ی شما چه خبر است؟ او گفت:

- امشب عروسی شراره است، ملای جادو گر او را جادو کرد و امشب قرار است عروسی کند.

در این مدت دراز نام او را نمی دانستم حالا فهمیدم که شراره است، او با نگاه های شرر بارش افسونم کرده بود، او مرا افسون کرده بود و ملای جادو گر او را.

دیگر به حرف های هاشم توجه نکردم و سست و بی حال در حرکت شدم، در راه چند بار گپ های ملا در ذهنم تکرار شد که گفته بود: « دروازه ی کسی ره سیل نکنین که گناه داره »

من از آن روز تا به حال به دروازه ی کسی نگاه نمی کنم، گناه داره...

پایان

زمستان ۱۳۸۷ تالقان

نوبت پُف کاری گپ ها را می سپارم به آقای کفن کش فساد پور، تشکر.

آقای کفن کش فسادپور، بدون مقدمه چنین آغاز کرد:

من به ادامه پُف های گرم دوست نهایت عزیزم آقای گورکن، می خواهم به شما توضیح نمایم که چیه گرمک دو رقم است یکی از پائین به بالا و دیگر از بالا به پائین. مقصد اینکه چیه گرمک کنونی که به آن اقدام نموده ایم از پائین به بالا است خاطر جمع باشید و به نسبت کار و بار های عجیب و غریب که ما داریم باعث مزاحمت برای مان نمی شویم حالا نوبت آقای نفس گیر فساد یار، است تا به شما چیز های را پُف کند که در زندگی نام فساد را نگیرید. تشکر

آقای نفس گیر فسادیار، با نگاه های دلکش و نفس جو اش همه را از نظر گذرانند و به پفش چنین ادامه داد:

شما خوب می فهمید که فساد خان کل دستگاه را در اختیارش دارد و حاکم است ما بعد از تقریباً سه هزار و دو صد و هشتاد پنچ روز چُرت زدن به این نتیجه رسیدیم که فساد در دستگاه ما دو طبقه است ۱ - طبقه پائین ۲ - طبقه بالا، اگر این طبقه پائین همینطور همراه و همنوای فساد خان باشند من فکر می کنم که بعد از گذشت اندکی زمان طبقه پائین هم سطح طبقه بالا می شود و بناءً طبقه پائین دیگر خود به خود جایش خالی می شود بخاطر جلوگیری از خلای طبقه پائین از همین حالا اعلام میداریم که از چپراستی، تحویلدار، معتمد، گرفته تا مامور رتبه شش که در بست شش کار می کند اگر دست به فساد می زند دستگیر و مجازات شود و متباقی معاف در معاف از مجازات شمرده می شوند می توانند بصورت آزادانه به فساد پیشگی خود کمافی السابق ادامه دهند. چشم بد گور. کار ما ختم است بروید خدا یار تان.

به این ترتیب من اولین خبرنگاری بودم که راپورتاژ ام را زیر عنوان (فساد در کشور ما سر و آخر ندارد) را نشر کردم و مدیر ما بعد از نشر آن زمانی متوجه شد که یکی از دوستان با سوادش برای گفته بود که احتیاط کو بی درک ضد دموکراسی حرکت می کنی. فردای آن من هم در جمع فساد پیشه ها کارم را از دست دادم.

۹ می ۲۰۱۰

همین که پام به لُخک دروازه دُفتر تاس کرد مدیر ما مثل سمارق، نی بیخشید باز هم سمارق، مانند پاتک های عالیقدر حق بگیر و راه بده، در مقابلم سبز شد بدون مقدمه برایم امر نمود تا به میدان مطبوعاتی بروم که در آنجا یک عده از عالی جنابان می خواهند صد دل را یک کرده و از شیر هم دلی را قرض کرده آغاز مجادله، مبارزه، زدن و کندن و مشت یخن شدن و پنجه نرم کردن با فساد خان، اداری را رسماً و علناً اعلان نمایند. به گونه تأکید گفت وقت کم است عجله کو که اگر شود اولین نشریه، جریده ما باشد که خبر این اقدام جسورانه و تاریخی را به اطلاع هموطنان ما برساند برو، برو همین که گپ خلاص شد بکه راست دفتر خود را می رسانی برو زود باش. من بیچاره هم چاره ای نداشتم برگشتم و هی میدان طی میدان خود را رساندم به مطبوعاتی میدان و یک جای مناسب حال خود را یافتم قلم، کتابچه و کمره و تیپ ضبط صدا را آماده ساختم و سوالاتی که چندین سال که فساد سر ما حکومت می کنند در ذهنم تراکم کرده بود را در کتابچه ام نوشتم تا در موقع سوال کردن آنها را فراموش نکنم که در همین لحظه دروازه کنار سٹیژ باز شد و سه نفر که هر کدام شان برابر یک دیگر وارد میدان مطبوعاتی شدند. و در جاهای شان روی سٹیژ کنار هم نشستند و انانسر چنین شروع به گپ پرانی هایش نمود:

خبر کنار های مظلوم و بیقرار نشستن تان را در مقابل آقایان، گور کن فساد زاده، کفن کش فساد پور و نفس گیر فساد یار، بسیار خوش آمدید می گویم. اینه به همت و جسارت بی مانند و بی مثل این آقایان زدن و کندن با فساد خان گرامی رسماً و علناً آغاز می شود. حالا مایک در اختیار آقایان محترم قرار دارد تا ارشادات شان به گوش های شما پُف نمایند. از بین سه نفر یکی ایستاده شد و خود را چنین معرفی نمود:

او بی خبر ها من گور کن هستم و فساد زاده تخلص می کنم بسیار خوش هستم که در گوش های شما بی خبر ها گپ های ما را پُف می کنیم و شما هم با استفاده از خلای آزادی آنرا مثل پوقانه ها، تن به تقدیر گفته بسوی هواها می کنید. خوب از مقدمه که بگذریم می خواهم به اطلاع شما برسانیم که جنگ ما زد و کندن ما سر از امروز با فساد پیشه های سطح پائین حکومت رسماً اعلان است. حالا من





دکتر شهینشاری

چگونگی مدیریت بحران در افغانستان

باستان شناسی افغانستان

مردمی اند که به افغانستان در زمانه های متفاوت کوچیده اند. دو گروه بزرگ مردم همانا پشتونان و تاجیکان اند که هر دو به زبان هند و اروپایی سخن می زنند. پشتونان گروه مسلط در جنوب هندوکش اند و تاجیکان به صورت عموم

در شمال شرق. گروه مهم دیگر زبانی، ترکی است که بخش زیاد به وسیله بازمانده گان مغولان که در بخش های شمال زنده گی می کنند، گپ زده می شود. مغولان هزاره که در کوه های مرکزی زیست می کنند، نیز به زبان هند و اروپایی حرف می زنند. هم چنان در این سرزمین گروه های قومی و یا زبانی دیگری نیز وجود دارند. در میان آنان نورستانیان، ایماق و بلوچ قابل توجه اند. شرح گسترده آن را می توان در اثر دوپری، سال ۱۹۷۳، دید. با وجود مردمان گوناگون و رسم و رواج های مختلف، هدف این فصل و پاره آن است که به نمونه های مهم شیوه زیست و گذران زنده گی، بدون این که به گروه ویژه قومی اشاره یی شود، بپردازد.

بخش زیاد مردم افغانستان در روستا ها زنده گی می نمایند. در سال ۱۹۶۰، نود فیصد در ده ها زنده گی می کردند و ۱۵ درصد به شکل کوچی و یا نیمه کوچی گذران می نمودند. برای باستانشناسان جای خوش بختی این است که ابزار کار مدرن برای کشت و زراعت به تازه گی در افغانستان رایج شده است. هوملوم Humlum در سال های ۵۰ ع. در اثر بررسی های محلی داده های جالبی را در کتابش گرد آورده است. او از شیوه های زیست و گذرانی سخن می زند که می توان آن ها را با راه و روشی که در پیش از تاریخ مروج بوده است، مقایسه کرد. از آن جایی که تنوع و گونه گونی زیادی در شیوه زنده گی مردم، به شمول کوچیان، شکارچیان، گردآوران مواد غذایی، کشتگران و باشنده گان شهری وجود دارد، از جمع بندی آن می توان به نمونه های شیوه زنده گی در پیش از تاریخ دست یافت. لشنیک، ۱۹۷۳، Leshink به این باور است که در افغانستان همانند بلوچستان و وادی سند، نظام کار برد و استفاده از زمین در زمان کنونی، در جریان چند میلیون سال دگرگونی نپذیرفته است.

در بخش اولی که در مورد اقلیم سخن زدیم این امر را روشن ساخته است که در افغانستان، منبع آب عنصر مهم و تعیین گری را برای تهیه غذا و گذران زنده گی برای انسان می سازد. این امر نی تنها بر کشت و کشاورزی اثر وارد می نماید، بل بر دام داری، شکار و گردآوری غذا تاثیر نیرومندی به جای می گذارد، زیرا وجود چارپایان و گیاه ها به آب بستگی دارد.

ادامه دارد

کشور می افزایش.

اینکه در کل پروسه انتخابات تا چه حد شفاف و عادلانه برگزار شد، بحث کاملاً جدا است.

ولی دامن زدن متداوم به معضل انتخابات توسط نهاد های دولتی و آنهم در این شرایط ناجور و پیچیده سیاسی کشور، امروز موضوع انتخابات اخیر را به یک بحران بزرگ سیاسی اجتماعی مبدل ساخته است. که ادامه این شرایط مشروعیت هر سه قوه نظام را زیر سوال برده، به اعتبار آنها صدمه جدی وارد نموده و جایگاه و موقف نهاد های مذکور را نزد مردم افغانستان و جامعه جهانی به پائین ترین حد آن رسانیده است.

جا دارد که نهاد های دولتی و ملی کشور منافع شخصی و گروهی خود را کنار گذاشته و به جای کشمکش و دامن زدن به چنین مسائل با درک مسئولیت و بکارگیری شیوه های درست و معقول مدیریت، بحران های جدی کشور را درجه بندی نموده راهکار ها و تدابیر دراز مدتی را برای مبارزه با معضلات مانند ناامنی، فقر، بیکاری و صدها مشکل جدی که دامنگیر مردم و کشور ما است، روی دست گیرند.

وقتی آن است که مسئولین بدانند که ادامه این وضعیت به هیچوجه و تحت هیچ شرایطی به خیر و صلاح مردم نبوده و اوضاع کشور را بیشتر از پیش آسیب پذیرتر می سازد. و این تنها دشمنان افغانستان اند که از چنین شرایط استفاده نموده و با دستان بازتر به مقاصد شان می رسند.

بقول شاعر نامور (سهراب سپهری):

آب را گل نکنیم:

در فرودست انگار، کفتری می خورد آب

یا که در بیشه دور، سیره یی پر می شوید

یا در آبادی، کوزه یی پر می گردد

آب را گل نکنیم:

شاید این آب روان، می رود پای سپیداری، تا فرو شوید اندوه دلی

دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب

آب را گل نکنیم... □

مدیریت بحران در افغانستان شیوه خاص و پیچیده خود را داشته، با هیچ اصول و معیاری مروج در نظام مدیریت همخوانی ندارد.

وقتی دقیق و خیره تر نگاه کنیم، وضعیت آب را گل آلودن و ماهی گرفتن است!

نظری به مدیریت بحران:

Crisis Management

مدیریت بحران عبارت از یک سلسله تلاشها و برنامه ریزیهای علمی و مسلکی است که بحران را شناسایی نموده، به اساس اطلاعات درست جهت مبارزه به آن تصمیم اتخاذ می شود.

پیش بینی بحرانها، شناخت نقاط بحران خیز و آسیب پذیر، جستجو راه حل، پیشگیری از عوامل و رویداد هایی که باعث بحران می شوند و بلاخره کنترل سریع بحران از جمله وظایف مدیریت بحران بشمار می رود.

یکی از راهکار های مدیریت بحران بگونه یی است که وقتی یک نهاد و یا نظام از کنترل بحران، معضل و یا مصیبتی طبیعی، سیاسی و اجتماعی عاجز باشد و یا آنرا عیار نتواند، باید تدابیری را روی دست گیرد تا از تکرار عین حادثه و همچنان از وقوع بحران های جدیدی که وضعیت را پیچیده تر میسازد، پیشگیری شود.

ولی با تأسف و بر عکس معیارات یاد شده، وقتی حرف از مدیریت بحران در نظام افغانستان بیان می آید و قسمی که در ظرف چند سال گذشته دیده شده در اکثر حالات نه تنها اینکه از وقوع حوادث و معضلات طبیعی، سیاسی اجتماعی جلوگیری نشده بلکه در اکثر موارد معضلات که کاملاً قابل پیشگیری بوده بطور مکرر اتفاق افتاده و بدتر از همه اینکه در بیشتر موارد بعضی از اقدامات، راهکار ها و بی توجه یی های بعضی نهاد های نظام خود باعث بروز بحران های بزرگ سیاسی اجتماعی شده است.

یک مثال بسیار زنده و حادی که چیزی حدود یک سال است چرخ نظام کشور را متأثر نموده است، موضوع انتخابات پارلمانی گذشته و نتایج آن است که با تأسف با گذشت هر روز بر وخامت اوضاع سیاسی اجتماعی

نصایحی از قاموسنامه

- چرا زنده شمرد خود را کسی که
زندگانی او جز به کام او باشد.
- چنان که شیخ ابوسعید ابوالخیر
گفته است آدمی از چهار چیز ناگزیر
بود: اول نانی، دویم خلقانی (جامه)
کهنه، سیم ویرانی، چهارم جانانی.

- چنان که عیب دوستی و یا عیب
شخص محشومی بر تو معلوم شود،
زنهار مگویی.

چالش های جدید پناهندگی

محمد رفیق رجا



قانون تصویب می گردد. ۱ - وقوع تغییرات بنیادی در تمام ابعاد مربوط به کدام مسئله ای که قانون موجود و یا گذشته نمی تواند راه حل مناسب آن باشد. ۲ - شناخت و بررسی علمی تمام جوانب، ریشه ها و ماهیت تغییر. ۳ - بررسی راه حل های گوناگون قضیه، ماهیت و اشکال کم مصرف راه حل ها... ۴ - سرانجام تصویب راه حل مناسب بعنوان قانون.

مثلاً در انگلیس چند وقت قبل دولت جدید بنا بر تغییرات جدید در ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی... در آن کشور و جهان، ده ها متخصص را ماموریت داد تا تمام جوانب قضیه شهریه دانشجویان را بررسی نمایند، آنها سر انجام به این نتیجه رسیدند که شهریه دانشجویان را افزایش دهند. با وجود هفته ها تظاهرات خونین و حتی حمله بر مورتور ملکه انگلیس که خط قرمز قانون انگلیس می باشد شهریه های دانشجویی افزایش یافت. پارلمان و مجلس سنا نیز آن را تصویب نمود. هم چنین مقایسه کنید تظاهرات باز نشستگی در فرانسه و یا تظاهرات کاهش بودجه تحصیلی در فنلاند... یعنی برای تصویب و تصمیم اجرای یک قانون، بشکل علمی آخرین سنجش ها و تلاش ها صورت می گیرد.

بعد از تصویب قانون، مجریان و تصمیم گیران حرف اساسی دارند و آن این است که ما تمام جوانب قضیه را بشکل تخصصی بررسی شده است و با توجه به منافع ملی، تصمیم ملی ما آن است که اعلام شده است. تغییر در تصمیمات مهم، نمی تواند با یک تظاهرات یا فشار های سیاسی، انجام یابد. البته که تظاهرات گاهی بعنوان فشار و ارزیابی مجدد و دقیق تری مسئله ضروری است؛ تظاهراتی که بدون خشونت از طریق طرح منطقی خواسته های بر حق و قانونی انجام یابد. تظاهرات مشکلات را از مخفیگاه آن به سطح آورده و در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می دهد. افکاری که سیاست مداران نمی توانند در برابر آن بی تفاوت باشند. تأثیر تظاهرات، بسته به نوع مشکل، شرایط و ریشه های اساسی آن می باشد؛ که همیشه هم کارساز نیست.

آیا تقاضای پناهندگی حق یک پناهجو است؟

کشورهای جهان و به خصوص اعضای اتحادیه اروپا تمام قوانین، مقررات و معاهدات بین المللی را امضاء نموده است. امضاء معاهدات بین المللی به این معنی است که هیچ کشوری حق ندارد، قانونی داخلی را تصویب کند که مغایر معاهدات بین المللی باشد. بر علاوه بیشترین معاهدات مهم بین المللی و یا اعلامیه های معتبر بین المللی، مثل منشور اعلامیه حقوق بشر، نسبت به قوانین داخلی کشور ها اولویت دارد.

ماده ۱۴ اعلامیه حقوق بشر «هر کسی حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار، پناهگاهی جستجو کند و در کشور های دیگر، پناهگاه اختیار نماید.» این اصل حق پناهندگی را برای پناهجو محرز و تثبیت می سازد. حتی که اگر با دلایل و مدرک های مناسب همراه باشد و

دقت تمام مراعات نماید:

۱- در اروپا بشدت قانون عمل می گردد. اروپایی ها یکی از عوامل پیشرفت و موفقیت های خود را در تطبیق بی چون و چرای قانون می دانند. هیچ چیزی در این کشور ها خارج از چارچوب قانون نمی تواند معنی داشته باشد. حتی عواطف بشری، محبت و کمک به هم نوع در حیطه قانون قرار دارد. گاهی به نظر می رسد قانون گرایی در اروپا بیش از انسان گرای است. هر چند در واقع، قانون برای رفاه انسان وضع گردیده و عمل می شود. به همین دلیل وقتی یک هم وطن از آسیا پایش به اروپا می رسد تمام ذهنیت ها و باور های خود را، از سیستم حکومت داری در آسیا دور بریزد. فرهنگ، سیستم زندگی و چرخ اداری در اینجا را فارغ از پیش داوری های ذهن آسیایی، بشکل مستقل درک نماید. حاکمیت قانون در اروپا را جدی بگیرد. قانونی را که از قبض و بسط های فراوان نیز برخوردار است.

۲- برای پذیرش تقاضای پناهندگی خود قبل از هر چیز، مجموعه ای گفته های خود را آماده کند. مطابقت متن تقاضای پناهندگی خویش را با معاهدات پناهندگی بسنجد. رابطه منطقی گفته ها یا ادعای پناهندگی خود را با مصداق واقعی ادعای داده شده و دلایل بدست داشته خودش باز بینی کند. رابطه منطقی آن را بداند و به همان درستی نیز بیان نماید. برای توضیح تمام ادعا هایش آمادگی ذهنی داشته باشد. هر چیزی مهم را که مطرح می نماید بعداً یادداشت نماید، تا در صحبت بعدی حرف های متناقضی را مطرح نه کند. این نکته را به این خاطر تذکر دادم که برخی از آن عده هبوطانی که واقعاً مستحق پناهندگی می باشد، به دلایل بی توجهی به نتایج متضاد گفتار هایش و دست کم گرفتن قانون در اروپا چانس پذیریش را از دست داده اند.

۳ - تظاهر به تغییر عقاید و یا گرویدن به گروه های سیاسی، عقیدتی و مذهبی اروپایی، هیچ تأثیر بر پرونده پناهندگی ندارد. چنانکه اگر کسی از سر چالاکتی بخواهد برای حل مشکلات پرونده پناهندگی به این گونه فعالیت ها اقدام نماید، نه می تواند نتایج داشته باشد. زیرا پروسه قانون، جدای از این گونه بحث ها در اروپا تطبیق می گردد.

۴ - جزئیات قانون در اروپا، به دلیل عوامل مختلف هر قضا به بی نهایت قبض و بسط دارد. اما اصل قانون قابل تغییر نیست. زیرا برای تصویب هر قانونی پروسه ذیل طی می گردد تا در مرحله آخر راه حلی بعنوان

درآمد بحث:

۳۰ سال تلاطم جنگ و بحران نا امنی خانه و کاشانه میلیون ها هبوطن ما را به آتش کشید و آنها را آواراه ساخت. بیش از یک دهه است که آنها، با عبور از خطر صدها عقبه ای مرگ آفرین راهی اروپا، استرالیا، کانادا و امریکا می گردند. اکنون در سال ۲۰۱۱ عملاً ده ها هزار نفر از افغانستان در این سو و آن سوی جهان بدون هیچ سرنوشت و آینده ی روشنی با اتبوهی از مشکلات پرونده های پناهندگی دست به گریبان است. فقدان آگاهی لازم از قوانین و معاهدات بین المللی، عمده ترین مشکل است که علت اصلی بازگشت و یا اقامت طولانی آنها را در کمپ ها تشکیل می دهد.

این نوشته ادعای طرح تمام مباحث پرامون مسایل پیچیده پناهندگی را ندارد. همچنان لازم نمی بیند، تا بحث های بیشتر تئوریک را، برای پرونده های استثنای سیاسی، عقیدتی و یا اقتصادی... طرح نماید. البته که «کیس» های عادی و غیر عادی هر چند با استدلال های متفاوت اما هر دو باید از مبنای توجیهی علت های که در معاهدات بین المللی ذکر شده است برخوردار باشد. توجه نوشته موجود بیشتر معطوف به «کیس» های معمولی هم وطنانم است که بر اثر جنگ های ضد انسانی طالبان این وارثان جاهل تاج و تخت حکومت های فاشیستی، از وطن آواراه شده اند. مطالب این نوشته به خاطر ساده سازی، بشکل جوابیه ای توضیحی چند سوال معین، ترتیب یافته است.

تقاضای پناهندگی در اروپا و استرالیا، بر اساس معیار های امروز، معاهدات بین المللی، می تواند انواع مختلف داشته باشد. «کیس» های سیاسی، فرهنگی، عقیدتی، نژادی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی. هر کدام مفهوم و معیار های عمومی و خصوصی مناسب خود را در بحث های حقوق بین الملل می تواند داشته باشد. پناهندگان افغانستان در اروپا و استرالیا، معمولاً یکی از علت ها و یا چندین علت فوق را برای توجیه «کیس» های پناهندگی خود باید مطرح نمایند. توجیه تمام علت های فوق به دلیل واقعیت بحران ناامنی و جنگ در افغانستان، برای ارگانهای اروپای، استرالیای، کانادا و امریکایی، مربوط پناهندگی قابل قبول است. البته در صورت که ادعا، مبنای حقوقی داشته و با مدارک معتبر، منطقی و یا توضیحات قناعت آوری همراه باشد.

نکته های اساسی مسایل پناهندگی:

هر پناهجو، قبل از هر چیز باید نکته های ذیل را با

پناهندگی شخص را اثبات نماید؛ به رسمیت شناختن اش برای دولت‌ها الزام آور است. پس از پذیرش، پس از پذیرش، پناهجوی پذیرفته شده تمام تبعات حقوقی شهروندی را مستحق می‌گردد.

بر اساس ماده یک کنوانسیون ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ ژنو: پناهنده کسی است که: «به علت ترس موجه به علل مربوط به نژاد، مذهب، ملیت و یا عضویت در بعضی گروه‌های اجتماعی یا داشتن عقاید سیاسی تحت شکنجه قرار گیرد. در خارج از کشور محل سکونت عادی (کشور اصلی خود) به سر می‌برد و نمی‌تواند و یا بعلت ترس مذکور نمی‌خواهد خود را تحت حمایت آن کشور قرار دهد. یا در صورتی که فاقد تابعیت است و پس از چنین حوادثی در خارج از محل سکونت دائمی خود به سر می‌برد، نمی‌تواند و یا به علت ترس مذکور نمی‌خواهد به آن کشور بازگردد.»

ماده مذکور برای دولت‌ها تکلیف آور است. تقاضای پناهندگی حق است که بر اساس اعلامیه حقوق بشر، توسط دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است. در شرایط کنونی هیچ کشوری نیست که رسماً حق پناهندگی و مکلفیت در برابر آن را انکار نماید. دولتی که بنا بر دلیلی نمی‌خواهد تقاضایی را بپذیرد بر مصداق حق پناهندگی تردید ایجاد می‌نماید. یعنی آن دولت دلایل و مدارک اثباتیه ادعای پناهندگی را نمی‌پذیرد؛ بر هر نکته آن اشکال وارد نموده تا سرانجام پناهنده‌ی بی‌دفاع و غیر آگاه به مسایل حقوقی و معاهدات بین‌المللی را به ستوه آورده و خسته می‌سازد.

«کیس» پناهندگی چگونه باید باشد؟

«کیس» همان تقاضا یا مجموعه‌ای از گفته‌هایی است که پناهنده قصد دارد برای مراجع رسمی دولتی پناهنده پذیر، ارایه نماید. این تقاضا را چنانکه قبلاً ذکر شد باید یکی از علت‌های معاهده ۱۹۵۱ توجیه نماید. یعنی شخص یا به علت تبعیض نژادی تقاضای پناهندگی می‌دهد؛ یا به علت ترس موجه بنابر دلایل سیاسی، عقیدتی، مذهبی، ملیتی و یا به علت عضویت در گروه‌ها یا سازمانهای اجتماعی، نمی‌تواند در کشور خود زندگی کند. پناهجو باید اسناد و مدارک اثباتیه را نیز همراه داشته باشد. ترس موجه در اینجا بدین معنی است که ترس پناهجو، دلیل داشته باشد که قناعت آور باشد و ادعا را توجیه کند. و مصاحبه‌کننده را متقاعد نماید.

معمولاً پناهندگان افغانستان دلایل و شواهد مادی به خاطر بحران واقعی در کشور همراهی خود ندارند. اما استدلال منطقی برای توضیح ادعا و اثبات ناامن بودن محل زندگی در افغانستان، بشکلی که پناهنده بتواند میان ادعا و دلایل خود هماهنگی ایجاد نماید، کافی است.

مثلاً اگر کسی ادعا کند که از سن ۶ سالگی تا حال در ایران یا پاکستان زندگی نموده است اما به خاطر ناسازگاری و خطر جان و مال اش نمی‌تواند به منطقه مزار شریف بازگشت نماید. روشن است که این ادعا برای

اهالی مطلع از اوضاع افغانستان قناعت آور نیست. زیرا: معمولاً برای آدم‌های عادی، نفس‌زندگی کردن در جایی دوستی و یا دشمنی را ایجاد می‌کند. وقتی کسی در جایی زندگی نه کرده باشد در آنجا نه دوستی دارد و نه دشمنی. مفهوم دیگر این ادعا این است که مزار شریف افغانستان فعلاً یکی از شهرهای امن است. یا مثلاً ادعا کند که از ولسوالی نادعلی ولایت هلمند است اما از مسایل عمومی آن منطقه هیچ اطلاعی نداشته باشد. بدین ترتیب «کیس» موفق خصوصیات ذیل را باید داشته باشد:

۱ - تقاضا را باید علت‌های مثل: تبعیض نژادی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی، عقیدتی و یا تبعیض جنسی توجیه نماید.

۲ - تناقض و تضاد در متن تقاضا و مجموعه گفته‌هایش نباشد. از هرگونه بلف زدن همیشه پرهیز شود.

۳ - هر ادعای میزان موفقیت اش به اسناد و مدارک روشن و استدلال قناعت آور بستگی دارد.

۴ - تقاضاکننده باید همیشه متوجه باشد که گفته‌هایش بازخوانی شود تا از انتقال درست آن مطمئن شود.

۵ - «کیس» پناهندگان افغانی باید یکی یا چند مورد از علت‌های پناهندگی معاهده ۱۹۵۱ را داشته باشد. کیس اقتصادی و یا تحصیلی چنانکه برخی جوانان ارائه کرده اند قابل قبول نیست.

۶ - یکی از مدارک قوی برای توجیه مورد خشونت و تجاوز واقع شدن، منطقه جنگی و ناامن افغانستان است. که معمولاً توسط میدیا یا خبرگزاری‌ها بازتاب یافته است. البته که ادعا از منطقه ناامن بودن باید واقعی و درست باشد. زیرا در صورت دروغ بودن، پناهجو نمی‌تواند؛ رابطه منطقی میان زندگی خود و منطقه ناامن را توضیح دهد. در عین حال دروغ در محاکم و مراجع رسمی در اروپا از آن جمله اشتباهات جبران‌ناپذیر اشخاص می‌باشد.

۷ - دلایل تقاضای پناهندگی باید مبنای واقعی داشته باشد. مثلاً یک هم وطن پشتون اگر ادعا کند که در هلمند مورد تبعیض نژادی یا مذهبی قرار گرفته است آشکارا مبنای واقعی ندارد. در حالیکه بر عکس یک هم وطن هزاره بهترین و صادق‌ترین ادعایش مورد تبعیض نژادی، مذهبی، عقیدتی و سیاسی... واقع شدن در هلمند می‌باشد، که هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را انکار نماید.

۸ - «کیس» تقاضای پناهندگی بر اساس چند محور و نکته‌ای اساسی، ساده و طبیعی ترتیب شود. «کیس» نباید آن چنان پیچیده باشد که گوینده، مصاحبه‌کننده و ترجمان در کوچه و پس‌کوچه‌های آن گم شود و سوال‌هایی را باعث شود که پناهنده از پاسخ به آنها عاجز بماند.

تا اینجا بشکل مختصر فقط به برخی از نکات مورد ضرورت عملی در پروسه تقاضای پناهندگی، اشارت رفت. اما هرگاه «کیس» پناهندگی بنا بر دلایل رد شد

چه باید کرد؟

اول: اصل منع اخراج پناهنده:

بر اساس بند اول ماده ۳۳ کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو: «هیچ یکی از دول متعاقد به هیچ‌نحو پناهنده‌ای را به سرزمین‌های که امکان دارد به علل مربوط به نژاد، مذهب، ملیت و عضویت در دسته‌ی اجتماعی به خصوص دارا بودن عقاید سیاسی زندگی یا آزادی او در معرض تهدید واقع شود، تبعید نخواهد کرد و یا باز نخواهد گردانید.»

پناهنده در اصل بر اساس معاهدات بین‌المللی به زور و اجبار برگردانده نمی‌شود. البته این معاهده بالای دولت‌هایی الزام آور است که سندی را بر نقض معاهده پناهندگی ۱۹۵۱ با دولت افغانستان، با میساجی‌گری سازمان ملل امضاء نه کرده باشد. اما اگر معاهده بر اساس پروتکل ۳ جایزه نقض شده باشد آن دولت می‌تواند پناهنده افغانی را اجباراً برگشت دهد. هر چند که در اصل سند مذکور کلمه اجبار وجود ندارد. اما همین که دولت افغانستان تعهد نموده است که زمینه زندگی و امنیت پناهنده در افغانستان فراهم است یا آن را فراهم می‌نماید، کافی است برای دولت‌هایی که شرایط و نوع اقامت و زندگی را بر پناهنده تحمیل نماید که خود مجبور به بازگشت شود. مثل بازگشت پناهنده‌های افغانستان از هالند و ناروی.

پناهنده در صورت رد تقاضای پناهندگی نه باید فقط به کمک و کیلان رسمی و تعیین شده امیدوار باشد. پناهجو قبل از هر کاری دلایل رد شدن تقاضای پناهندگی خود را که از مراجع رسمی ردکننده دریافت می‌نماید دقت و بررسی نماید. ریشه‌های اصلی رد پناهندگی خود را که در گفته‌ها و ارائه مدارک ادعایش نهفته است مرور نماید. درک یک مشکل نخستین قدم اساسی برای حل یک مشکل است. اگر مشکل را درست درک نه‌نماید راه حل مناسب و درست یافت نه خواهد شد. مدارک، اسناد و ادعاها، با دلایل رد پناهندگی سنجش شود. برای دریافت راه حل اساسی مشورت با کسانی دیگری نیز بد نیست. پناهنده مشکل خود را در چگونگی تشکیل پرونده اش جستجو نماید. یعنی در اروپا برخورد شخصی و یا قومی و یا مذهبی معمولاً با پناهنده صورت نمی‌گیرد. در بسیاری موارد، مشکل اساسی در اشتباهات است که پناهجو خود مرتکب آن شده است.

پس از آنکه مشکل درک شد، پناهنده یک بار دیگر تمام جوانب مختلف پرونده خود را ارزیابی نموده و توجه خود را به دو نکته اساسی معطوف نماید: ۱ - مجموعه‌ای گفته‌هایش می‌بایست منظم، غیر متناقض و عاری از هر گونه تضاد گفتاری باشد. ۲ - مدارک و دلایل ادعای پناهنده، مسئله مهم است که اکثراً هبوطان ما به خاطر همین مشکل دومی، تقاضای پناهندگی شان رد می‌شود. مدارک باید با ادعا مطابقت داشته باشد

ما و شب یلدای تاریخ ما

از جمله موسفیدان قراء و محلات در کار تقدیر ما از وسایل دیگری کار می گرفتند و آگاهی و خود آگاهی ما را زایل می کردند.

پسانتر، حکومتها، با حبله های پیچیده تری ما را اغفال می کردند تا چیزی را نبینیم و چیزی را نشنویم. مردم ما در حال حاضر از چنان آدمهایی تشکیل شده اند - غافل، گیج و خواب آلود و بی خبر از ضرورت های جهان معاصر.

وقتیکه به چهار یا پنج سالگی رسیدیم مجبور مان کردند که مانند یک سرباز وظیفه از مقررات خشک و واجب التعمیل عسکری را اطاعت کنیم.

پدر، برادران ارشد، کاکاها و ماما های م شروع کردند به امر و نهی و قومانده دادن!

یو! دوه! دری! کین گرس! شا گرس! دریش! پشه پر زای! و مرش مرش! و اگر به کجراهه می رفتیم با سلی و پس گردنی ما را به داخل صف و داخل خط تقدیر میراندند.

پس نسل ما زنجیری تقدیر هم می باشد.

با چنین حال و احوالی ما، به جنگ با سرنوشت، به جنگ با قضا و قدر، به جنگ با یکدیگر، به جنگ با همسایه ها، به جنگ با ابر قدرت ها می رویم.

آیا عاقبت ما چه خواهد بود؟ شکست، تجزیه، استیصال و حذف کامل از نقشه جغرافیای جهان؟ شاید یا نشاید.

تنها راه حل این است که خود را دریابیم و به وحدت، تساوی حقوق، همدلی و تشریک مساعی و حیثیت و شرف انسانی اقتدا کنیم.

۱ - محمد علی فروغی، سیر حکمت در اروپا ص

۱۳۴

آگاهی فرهنگی

به منظور یادبود از استاد بزرگ غزل، استاد رحیم بخش به تاریخ ۲۱ ماه می ۲۰۱۱ محفلی در ساعت ۱۳ در شهر تورکو از طرف استاد حسین بخش پسر استاد رحیم بخش، تدویر می یابد.

این محفل شامل صحبت ها، سرودن شعر ها، موسیقی و کنسرت هنرمندان کشور که از گوشه و کنار اروپا جمع شده اند می باشد.

در محفل خواندن زندگی نامه استاد رحیم بخش و پخش DVD های وی، شامل می باشد.

قرار اطلاعیه ای که به دفتر نی مواصلت کرده است امکان شرکت در این محفل را کسی دارد که کارت دعوت با خود داشته باشد.

دیگر راهی اروپا گردیده و از یکی دیگری کشور های اروپایی تقاضای پناهندگی نمودند و سرانجام مورد قبول نیز واقع شده اند.

۲ - اسناد و مدارک معتبر و انکار ناپذیری از برخورد های غیر انسانی و یا خشونت آمیز کشور اولی ارائه نماید. و اثبات نماید که کشور اولی تقاضای او را مورد بررسی قرار نداده و طا بر خورد های مغاطر معاهدات بین المللی با او انجام داده است. مثل چندین کشور اروپایی که اکنون اثر انگشت پناهندگان در یونان را، حتی بدون ادعای جرمی علیه یونان خود به خود، نادیده می گیرند.

۳ - هر کدام از کشورهای اروپای بشکل مستقل نیز حق دارد که بر اساس استقلال ملی و قضایی خود اثر انگشت کشور اولی را نادیده گرفته و تقاضای پناهندگی پناهجو را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. البته معمولاً چنین حالت زمان قابل پیش بینی است که تقاضای پناهندگی با استدلال قوی تر و مدارک معتبر تری همراه گردد.

وارد شدن به اروپا توسط ویزا و مسئله ی

پناهندگی:

پناهجو هنگام که توسط ویزا وارد یکی از کشورهای اروپای می شود؛ فقط می تواند از همان کشوری که ویزا گرفته است تقاضای پناهندگی نماید. راه حل های قدیمی دیگر چاره ساز نیست. زیرا از سال ۲۰۰۹ به بعد، مثل قرارداد «دابلین» وقتی که یکی از کشورهای اروپایی به شخصی ویزا صادر می کند، تمام اطلاعات مربوط به آن شخص را وارد بانگ اطلاعاتی می نماید که کل کشورهای اروپای آنرا می تواند ببینند. بر اساس این معاهده که اجرای آن از سال ۲۰۰۹ آغاز شد، فقط کشور صادر کننده ویزا می تواند تقاضای پناهنده ای را که با ویزا داخل اروپا شده است، رد یا قبول نماید. این پناهنجو در هر کشوری دیگری که برای تقاضای پناهندگی مراجعه نماید، آنجا اثر انگشت و تمام اطلاعات شخصی او وجود دارد. اطلاعات شخص که باعث می شود او را مجبور نماید تا تقاضای خود را به کشور ارائه نماید که از او ویزا گرفته است.

یادداشت: این نوشته به خاطر کمک به هموطنانی به تحریر آمد که در سراسر دنیا سرگردان پناهندگی است. نویسنده این نوشته هرگز قصد ندارد کسی و یا کسانی را به آوراگی تشویق نماید. ورنه بیان حرف دل من شعر دوستم جناب تابش است که چه خوب گفته است:

آدمی پرند نیست.

تا به هر کران که پر کشد برای او وطن شود.

سرنوشت برگ دارد آدمی.

برگ وقتی از بلند شاخه اش جدا شود.

پایمال عابران کوچه ها شود.

پایان

نیز با واقعیت های جاری در کشور تطابق داشته باشد. مثلاً اگر کسی ادعای مهم سیاسی یا ماجراجوی های عجیب و غریبی در «کیس» خود ارائه نماید، اما مدارک مشخص نه از نظر استدلال و نه از نظر شخصیتی و ظاهری داشته باشد، آنگاه «کیس» به مخاطره می افتد. به خصوص اگر با واقعیت های جاری نیز هماهنگ نباشد. پناهنده پس از درک مشکل و یافتن دلایل و مدارک قوی تر برای قناعت مرجع رسمی استئناف نماید. یعنی بار دیگر تقاضای خود را رسماً تحویل مرجع پناهنده پذیر نماید. البته پناهجو ممکن است به خاطر فشار و مشکلات روانی در صدد تغییر عمده ای گفته هایش افتاده باشد و ادعای جدید و نکته های مهم تری را اضافه کند. نکته هایی که در مجموعه ی پرونده اش نقش تعیین کننده دارد. این کار با خطر زیاد و بعضاً جبران ناپذیری همراه است. اولین خطر این است که ممکن تصمیم گیرنده ها خود بنابر مسایل حقوق بشر و یا برخی نکته های قابل توجه در پرونده و یا به خاطر حالت حق به جانب پناهنده در صدد راه حل بهتر به نفع او افتاده باشد. ایجاد تغییر نامناسب و مهم این پروسه را مسدود می سازد. دومین خطر این است که او با دست خود تمام راه ها را بر روی خود مسدود می نماید و خود در جایگاه متهم به دروغ می نشیند. اتمام که برای کار اداری در اروپا بسیار نسرت آور است.

دوم: مشکل اثر انگشت را چه باید کرد؟

بر اساس معاهده قرار داد «دابلین» توسط اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۷ بانک اطلاعاتی بنام «ایروداگ» پایه گذاری شد. «ایروداگ» عملاً در سال ۲۰۰۳ به کار آغاز کرد. بر اساس مقررات این بانگ هر پناهجویی که وارد اروپا می شود، اولین کشور موظف به گرفتن اثر انگشت او می باشد. پس از گرفتن اثر انگشت پناهنجو، فقط همین کشور است که تقاضای پناهندگی او را رد یا قبول نماید. چه در کشور اولی تقاضای پناهندگی نموده باشد و یا فقط اثر انگشت در آنجا داشته باشد وارد کشور بعدی شده و از آنجا تقاضای پناهندگی نماید، کشور بعدی اثر انگشت او را می گیرد و با گرفتن اثر انگشت مشخص می شود که در کشور قبلی اثر انگشت دارد و یا در آنجا، تقاضای پناهندگی نیز نموده است. کشور دومی موظف است او را برگرداند، به کشوری که اثر انگشت او وجود دارد.

حتماً راه های مختلف قانونی، برای قناعت دادن کشور دومی بشکل قانونی البته، برای نادیده گرفتن اثر انگشت او وجود دارد. اما نویسنده این یادداشت تا هنوز فقط سه نوع راه حلی برای بی اثر نمودن مشکل اثر انگشت نگاری را اطلاع یافته است:

۱ - مدارک و اسناد معتبر ارائه نماید مبنی بر اینکه

حد اقل ۳ ماه از اتحادیه اروپا خارج گردیده و دوباره برگشته است. مثل پناهندگان که از هالند برگردانده شده است و به خاطر مشکلات واقعی شان در افغانستان بار



Kulttuuriyhdistys NAI ry



نشریه ی انجمن فرهنگی نی

مجادله علیه مقاومت دوائی

در اروپا به موارد بسیار اندک از این معاینه برخورداریم. و اگر هم برخورداریم طرز استفاده ی دکتر از آنرا نادرست یافته ام.

به عقیده این قلم سوء استفاده از تولید ادویه و به منظور سود جوئی بیشتر، از طرف تولید کننده گان ادویه و سرمایه داران سودجو یکی از اسباب بلند رفتن مقاومت دوائی است که عطش سودجوئی شان سیری ناپذیر میباشد.

و اما در خصوص کشور ما و کشور های عقب

سرعت از یک منطقه به منطقه دیگر انتشار می یابد. علاوهً مقاومت دوائی برای تداوی مرض ایدس (اچ.آی.وی) در حال بروز است.

اقداماتی که برای مبارزه علیه مقاومت دوائی نشر شده است شامل نکات ذیل می باشد:

۱- انکشاف و تطبیق یک پلان جامع تمویل شده برای مجادله علیه مقاومت دوائی،

۲- تقویه سیستم نظارت و بلند بردن خدمات لابراتواری

۳- تضمین از دسترسی به ادویه اساسی و با کیفیت،

۴- تشویق و تنظیم استفاده معقول از ادویه،

۵- افزایش اقدامات پیشگیرانه برای وقایع و کنترل انتانات،

۶- تشویق برای نوآوری و تحقیقات علمی برای انکشاف ابزار جدید.

آنچه برای کشور ما جدی میباشد تمام این موارد است.

مانده ی دیگر و در حال انکشاف موارد زیادی است که باید به آن پرداخت که در این مختصر نمی گنجد. ولی آنچه باید از این پیام روز جهانی صحت برداشت، این است که در جهان تنها در سال گذشته حد اقل ۴۴۰.۰۰۰ واقع مقاومت تورکلوز تشخیص شده است و ۶۹ کشور از این چنین واقعات را راپور داده اند. همچنان ملاریا که در برابر جدید ترین ادویه مقاوم شده است برای کشور ما جدی می باشد. امکانات تداوی واقعات مقاوم اسهارات و سوزاک بسیار محدود است. و انتانات وخیم شفاخانه ها از باعث مقاومت دوائی که سبب مرگ میگردند فراوان دیده شده است. این میکروبهای مقاوم به

دارند، که خدمات در سطح تخصصی در رابطه با مشاوره طبی مسافرت ارائه میدهند. واکسیناسیون باید اجرا گردد.

واکسیناسیون در برابر بیماری های عفونی ایمنی می بخشد که معمولاً مدت زمان طولانی و گاهی حتی تا آخر عمر دوام میکند. برای تعداد اعظم واکسین شده گان علائم بیماریها یا اصلاً بروز نمی نماید یا علائم خفیف بوده و بطور خود به خود از بین میروند. عفونت واقعی اغلب جدی بوده و ممکن است باعث عوارض طولانی مدت و دائمی شود. واکسیناسیون بر علاوه اینکه یک عمل طبیعی است، یک روش اقتصادی برای جلوگیری از بیماریهای عفونی و انتشار آنها نیز میباشد.

مصونیت در برابر امراض عفونی

واکسن حصیه (lavantauti) در نظر گرفته میشود.

همچنان دواهای وقایوی مالاریا برای کل کشور و یا برای مناطقی از آن توصیه می شود.

مسافری یا گردشگران می توانند به سوالات طبی مربوط به مسافرت از مراجع ذیل اطلاعات، مشاوره و راهنمایی حاصل نمایند مانند: نرس ها و داکتران مسئول بیماری های واکسیناسیون مرکز صحتی و همچنین از متخصصان عفونت درمانی شفاخانه ها و همچنین قسمت مشاوره حفظ الصحه گردشگری موسسه بهداشت. بر علاوه کلینیک های خصوصی نیز وجود

برای اطلاعات بیشتر در مورد واکسین ها، واکسیناسیون و برنامه عمومی واکسیناسیون کشور فنلند به منابع ذیل مراجعه نمایید:

Rokottajan käsikirja:
http://www.ktl.fi/portal/suomi/julkaisut/oppaat_ja_kirjat/rokottajan_kasikirja/
-Neurolan rokutusopas:
http://www.ktl.fi/portal/suomi/tietoa_terveydesta/rokottaminen/neurolan_rokutusopas/ja
-Matkailijan terveysopas:
http://www.ktl.fi/portal/suomi/julkaisut/oppaat_ja_kirjat/matkailijan_terveysopas

سن زیر یک هفته سن دو ماهه	(سل + هیپاتیت ب) فقط برای گروه در معرض خطر HBV + BCG (واکسین روتا) Rota
سه ماهه	DTaP-IPV-Hib + Rota + PCV دیفتری، کزاز، سیاه سرفه، فلج اطفال، آنفلوآنزا هموفیلوس عفونت نوع ب + (مننژیت، ذات الریه، عفونت خون و عفونت گوش + پنوموکوک روتا)
پنج ماهه	DTaP-IPV-Hib + Rota + PCV (اسم دری واکسین ها در قسمت سه ماهگی شرح داده شده است)
دوازده ماهه	DTaP-IPV-Hib + PCV (اسم دری واکسین ها در قسمت سه ماهگی شرح داده شده است)
چهارده - تا هجده ماهه	MPR I (سرخکان، اوربون، سرخچه)
شش تا سی پنج ماهه (سالانه)	Influenssa آنفلوآنزا
چهارساله	(اسم دری واکسین ها در قسمت سه ماهگی شرح داده شده است) DTaP-IPV
شش ساله	(اسم دری واکسین ها در قسمت چهارده ماهگی شرح داده شده است) MPR II
چهارده تا پانزده ساله	(اسم فارسی واکسین ها در قسمت سه ماهگی شرح داده شده است) Dtap

تحت نظر هیات تحریر:

غلام حسن ارزگانی، هاشم فقیری، ضیاءالحق مومنی، مقاله ها مطالب، اشعار، کارتون ها... انعکاس دهنده طرز دید و عقاید نویسندگان آن است. نی در قبال آن هیچگونه مسؤولیتی را نمی پذیرد. - «نی» در اصلاح و اختصار مطالب به طوری که موضوع صدمه نه بیند، آزاد است.

ماهنامه نی

(انجمن فرهنگی نی)

سال تاسیس ۱۳۸۱ - ۲۰۰۳

مدیر مسؤول: دکتر هاشم فقیری

معاون: انجنیر ضیاء الحق مومنی

آدرس:

M.H. Faqiri

Kylmänojankatu 5 A 21

37100 Nokia Finland

Tel_+358-(03)-342-1951

Mob_+358-44-215-76-05

mhfaqiri@gmail.com

mhfaqiri@hotmail.com

http://www.kotiposti.net/msaleha/nai.html

وجه اشتراک سالانه 30 €

حساب بانکی: Kulttuuriyhdistys nai ry:

Tilinumero: 1158 30-224420

Nordea panke